

چلچراغی در شبستان عرفان

تبصره‌پی بر کتاب تصوف و انسان اثر دکتر شرعی جوزجانی

www.enayatshahrani.com

نوشته: دکتر عنایت الله شهرانی

اهتمام: وحدت الله درخانی

چلچراغی در شبستان عرفان

(تبصره‌یی بر کتاب تصوف و انسان اثر دکتور شرعی جوزجانی)

نوشتم نامه‌یی با یک بهانه

که باشد نزد شرعی یک نشانه

www.enayatshahrani.c

نوشته: دکتور عنایت الله شهرانی

اهتمام: وحدت الله درخانی

۲۰۱۸ میلادی

شناسنامه:

- عنوان: چلچراغی در شبستان عرفان، تبصره‌یی در مورد کتاب تصوف و انسان اثر دکتور شرعی جوزجانی
- نوشته: دکتور عنایت الله شهرانی
- اهتمام: وحدت الله درخانی
- تیراژ: ۵۰۰ نسخه
- سال طبع: ۱۳۹۷ خورشیدی
- محل طبع: کابل
- ناشر: کانون فرهنگی قیزیل چوپان

اسم الحسن المريم

www.enayatshahrani.c



پروفیسور دکتور عنایت اللہ شہرانی و
پروفیسور دکتور عبدالحکیم شرعی جوزجانی
تاشکند، ۲۰۰۷ میلادی

پیشگفتار

کتاب تصوف و انسان اثر پروفسور دکتور شرعی جوزجانی را تا کنون ندیده و نخوانده ام، اما این تبصره دکتور عنایت الله شهرانی را که در جمع تقاریض شان بود، مطالعه نمودم.

از روی نوشته دکتور شهرانی چنان نتیجه بدست آوردم که متن و محتوای کتاب متذکره خیلی ها ارزشمند و با کیفیت میباشد، همانگونه که دکتور عنایت الله شهرانی در ادبیات، هنر و تاریخ ید طولا داشته به همان پیمانه در مسایل دینی و تصوفی نیز تبحر و دسترسی دارند که این موضوع در نوشته های شان به وضاحت قابل درک است. در این نوشته ایشان تصوف و معنی آن را بشکل بسیار موشگافانه به شرح و بسط گرفته بعداً در پرتو آن در پیوند به کتاب تصوف و انسان اثر دکتور شرعی جوزجانی به تبصره بسیار جالب و مفید نشستند.

تقریض ها و تبصره های دکتور شهرانی که در ارتباط به کتب و آثار دانشمندان دیگر نوشته اند به بیشتر از هشتاد مورد میرسد، قرار است همه آنها بچاپ رسانیده شود. برای اینکه از این

تقریظ خواننده گان گرامی مستفید شده باشند علی العجالة این نوشته بشکل یک رساله بطبع رسانیده میشود.

متن این رساله تصوفی و عرفانی در چهار قسمت چون زنده گینامه مؤلف کتاب «تصوف و انسان»، تصوف و وجه تسمیه و مفهوم آن، تصوف در مناطق تورکستان و خراسان و معلوماتی هم در مورد طریقه خواجه گان ترتیب یافته است.

لازم به یادآوری است که یکتعداد مقالات و مضامین دکتور شهرانی نزد استاد برهان الدین نامق وجود داشت از جمله یکی آن زیر عنوان «خواجه لر طریقه سی» بود، بناً استاد نامق فرمودند که نظر به ارتباط و قرابت مضمون اگر در ختم این رساله افزوده شده خالی از دلچسپی نخواهد بود.

البته این تقریظ خیلی طولانی است و از روی تورکی اوزبیکی کتاب تصوف و انسان در سال (۲۰۱۳ میلادی) تحریر یافته است، ترجمه دری کتاب یادشده ذریعه آقای عبدالغفور دستیار یکی از دانشی و فرهنگی مردان کشورمان صورت پذیرفته است. امیدوارم چلچراغی در شبستان عرفان چلچراغی باشد آغازین برای چلچراغهای دیگر در این عرصه. و من الله التوفیق.

وحدت الله درخانی

خزان ۱۳۹۷ خورشیدی، کابل

تقریظی کوتاه، بر تبصره بلند و عالمانه استاد شهرانی

بقلم: حسین ورسی

پروفسور عنایت الله شهرانی، استاد مسلم سخن و قلم، دانشمند گرانمایه، نویسنده برجسته و رسام توانا که حد اقل تا کنون (۸۰) اثر تاریخی، پژوهشی، علمی، ادبی و هنری و صدها مقاله تحلیلی در عرصه های مختلف حیات اجتماعی و تاریخی دارد و یکی از تیوری پردازان و مبارزان پیشگام برای ایجاد نظام فدرالی در افغانستان است و در راستای طرح فدرالیسم، در داخل و خارج افغانستان، سیمینارهای علمی و جلسات مهم و ارزشی را شکل داده و تقریباً با همه شخصیت های اثرگذار سیاسی در مورد نظام فدرالی سخن گفته است. همین اکنون هم استاد شهرانی برای فدرال خواهان افغانستان مشوره های علمی و سیاسی میدهد.

استاد شهرانی تبصره یی بلند صد صفحه یی در مورد کتاب «تصوف و انسان» پروفسور شرعی جوزجانی زیر عنوان زیبای «چلچراغی در شبستان عرفان» نگاشته است که تنها یک تبصره عادی نیست، در این رساله ارزشی، استاد شهرانی علاوه بر فعالیت های گسترده و اثرگذار نیم قرن نویسنده نامدار دکتور شرعی جوزجانی، در مورد تصوف و

عرفان حوزه فرهنگی ما و بخصوص تجلی و باروری آن در گستره جغرافیای تورکان این حوزه، توضیحاتی لازم را داده است که در نوع خود نخستین بار است که ما به نامها، شخصیتها و مکانهای پرورش اهل تصوف و عرفان، بر میخوریم.

استاد شهرانی اثر ماندگار «تصوف و انسان» استاد جوزجانی را یک اثر بی بدیل دانسته و می نویسد که تا هنوز چنین اثری در مورد تصوف و عرفان که تمام زوایا و ظرافت های عرفانی در آن رعایت شده باشد، خلق نگردیده است. تبصره استاد شهرانی در مورد استاد جوزجانی طوری رقم خورده است که گویا سخنان مرا در مورد دوست گرانقدر، رفیق روزهای دشوار، همزنچیر و همسنگرم استاد شرعی جوزجانی، بیان کرده باشد. استاد شهرانی در این رساله تحقیقی خود پیرامون اثر استاد شرعی، حق مطلب را ادا کرده و در واقع سنگ تمام گذاشته است و من در مورد استاد شهرانی به این شعر حافظ شیرازی اکتفا میکنم که:

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

ورای حد تقریر است، شرح آرزومندی

اما در مورد پروفسور شرعی جوزجانی استاد مسلم اندیشه، عرفان و فلسفه: من استاد شرعی جوزجانی را از (۴۰) سال بدینسو میشناسم. مبارزه مشترک سیاسی داشتیم و روزهای دشواری را در کنار هم پشت دیوارهای کانکریتی گذشتاندیم. من این را به صراحت گفته میتوانم که

در حزب دموکراتیک خلق افغانستان (خلق و پرچم) در عرصه های زبان، ادبیات، فرهنگ، تاریخ، فلسفه، شعر و حقوق، مانند استاد شرعی جوزجانی فرد دومی را سراغ نداشته ام. او همچنان در این حزب توانست که فرهنگ غنامند زبان اوزبیک را از طریق نشرات این حزب، تبلور بدهد و بدون شک او نماینده مسلم خلق اوزبیک در این حزب شمرده میشد. استاد شرعی جوزجانی در فعالیت های تشکیلاتی نیز استاد مسلم بود. او بانی سازمان زنان، جوانان و اتحادیه صنفی کارگری (جناح خلق) بود. اما در همین سالهایی که آیدیالوژی گرایی حرف اول را میزد، استاد شرعی مقالات وزین علمی و تحقیقی خود را در مجلات معتبر آن زمان و نشرات حزب منتشر میکرد. چنانچه برای نخستین بار در مورد اندیشه های ابوریحان بیرونی نوشت و تبحر او را در عرصه های مختلف از جمله «ستاره شناسی» برجسته ساخت و ثابت کرد که اندیشه های بیرونی در این عرصه درست تر از کپلر بوده است. در عرصه شعر و ادبیات زبان فارسی و اوزبیک، در عرصه تاریخ و فهم فلسفی استاد شرعی انسان متبحر و عمیقی است که بر همه ظرافت های ادبی زبانهای فارسی، اوزبیک و عربی ید طولی داشته و هر سوالی را که از ایشان می پرسیدم، پاسخهای ایشان، تبیینی از آگاهی، فراست و اندیشمندی وی بود که دنیای جدیدی را به رویم باز میکرد. سخنان استاد شرعی پر جاذبه و چاشنی از مثالهای تاریخی به آن حلاوت دیگری می بخشید. سرا پا چشم و گوش میشدم. و یا به گفته حافظ:

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

گرچه من کتاب «تصوف و انسان» پروفیسور شرعی جوزجانی را
نخوانده ام، (کتاب به زبان اوزبیکی طبع شده است)، اما از خلال تقریظ
بلند پروفیسور عنایت الله شهرانی میتوان پی برد که این کتاب در عرصه
بازخوانی عرفان و تصوف اسلامی حوزه فرهنگی ما، رویکرد جدید و
تغییر در باورها را از طریق شناسایی سیماهای جدید تصوف و عرفان
وارد کرده است. (بخصوص که این اثر به زبان فارسی نیز ترجمه شده و
انتظار نشر آن میرود). چون در کشور ما متأسفانه در این عرصه کاری
نشده است و ده ها شخصیت عرفانی و صوفی ما همچنان در پرده استار
باقی مانده و در غبار مکدر زمان گمنام هستند. باور دارم که استاد شرعی
به معرفی این شخصیت ها پرداخته و خط حرکت تصوف و عرفان را در
حوزه ما به درستی ترسیم نموده است. چون شخصیت های عرفانی ما
هرکدام در عصر خود پرچمدار ضد استبداد و بیعدالتی بوده و در پایه
گذاری و تکامل معرفت انسانی نقش محوری داشته است.

بار ارزشی اثر جاودان «تصوف و انسان» زمانی برجسته میشود که
نویسنده خود در این عرصه بحر متلاطم است. زبان، تاریخ، فلسفه،
حقوق، شعر، ادبیات و عرفان عرب و عجم را همچون موم در
دستهایش شکل داده است. از سوی دیگر او فرازهای ادبیات و عرفان
مسیحیت و هندو را میداند و عمری هم با آگاهی از ادبیات مرقی

سرکرده است. او اکنون در جایگاهی قرار دارد که با صلاحیت و صلابت می تواند نظریه پردازی کند و مهمترین و ارزشی ترین عرصه معرفت جهان اسلام یعنی تصوف و عرفان را از پرویزن آگاهی و دانش عمیق خود عبور داده و دست به آفرینش های جدید و ابتکاری بزند و آثاری که باورهای سنتی را نسبت به تصوف و عرفان به چالش بکشد. از سوی دیگر، استاد شرعی خواسته است که این پیام انسانی را به جامعه بدهد که هیچ دینی، هیچ آیینی و هیچ مسلکی نسبت به همدیگر برتری و کهتری ندارد. همه در عین کثرت در وحدت هستند. چنانچه بزرگترین عارف اسلامی ابو سعید ابوالخیر این پیام را بگونه ای با مثال از «خود» به بشریت میرساند:

عاشق من و دیوانه من و شیدا من

شهره من و افسانه من و رسوا من

کافر من و بت پرست من و ترسا من

این ها من و صدها بتر از این ها من

چون در مورد تصوف و عرفان استاد شهرانی در رساله بزرگ و ارزشی خود پیرامون کتاب استاد شرعی، تأمل عالمانه و خردورزانه داشته است و من در این وادی عاجزتر از آن هستم تا نکاتی را برای نوشته های گرانسنگ این دو استاد سخن، اضافه نمایم. اما من افتخار دوستی با پروفیسور شرعی جوزجانی و پروفیسور عنایت الله شهرانی

دارم و این اتفاق مبارک را به فال نیک گرفته و تلاقی اندیشه های این دو مرد بزرگ و دانشمند ترک تبار را با حکایتی و شعری به پایان میبرم: گفته اند که دانشمند بزرگ ابو علی سینا، با عارف بزرگ ابو سعید ابوالخیر، ملاقات خصوصی دو به دو همراه با پرسش هایی از همدیگر داشتند. این پرسش و پاسخ هرگز بیرون داده نشد. وقتی ملاقات ختم گردید، از ابن سینا پرسیدند که:

- بو سعید را چگونه یافتید؟

- بوعلی پاسخ داد که: هرچه من میدانم، او می بیند.

- بو سعید را پرسیدند که بوعلی را چگونه یافتید؟

- بو سعید پاسخ داد که: هرچه ما می بینیم، او میداند.

برای حسن ختام کلام به این شعر حافظ پناه می برم که:

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم

شطح و طامات به بازار خرافات بریم

فتنه می بارد از این سقف مقرنس برخیز

تا به میخانه پناه از همه آفات بریم

صوفی کیست و تصوف چیست؟

علم عشق از سینه می آید بطرف سینه ها
بی معلم طفل این مکتب سخنور میشود
«صائب تبریزی»

کمینه کمترین که رساله وزین چلچراغی در شبستان عرفان
دکتور شهرانی آن دانشی و فرهنگی مرد بلند آوازه کشور را
خواندم بگفته حافظ شیرازی این سخنور جاویدان یاد همه زمانه ها:

پیرانه سرم عشق جوانی بس افتاد
آن رازیکه در دل بنهفتم به در افتاد

دیگر طاقت نیاورده قلم بدست گرفتم خواستم به تأیید نوشته
ایشان نکاتی را در این ارتباط از پژوهشگران تصوف و راهیان
راستین این طریق به ویژه از عارف سخت فرزانه و سخنور
بزرگ و مجاهد مرد پاک نهاد عهد خویش حضرت شیخ
ابوسعید ابوالخیر گرامی یاد به نقل بگیرم تا یاد کردی باشد
شایسته و بایسته و در خور نوشته های دکتور شهرانی و دکتور
شرعی این دو دانشی و فرهنگی مردان بزرگ وطن در این
زمینه.

انسان و تصوف:

یکی از پژوهشگران در باره صوفیان مینویسد:

صوفیان خود نیز اهل انتخاب و گزینش اند، از ادیان و مذاهب و اندیشه های گوناگون آنچه بر نظر آنان سودمند است و بدرد انسان و بازسازی آن میخورد گرفته اند.

ابوسعید ابوالخیر آن صوفی بلند آوازه عصر غزنویان که عرفانی و روحانی مرد سخت آزاده بود در همین ارتباط میگوید:

صوفیگری اینست که آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید بجهی. اینکه آدمیزاده میکوشد همه خصلت های نیک را دارا شود و همه خویهای بد و نکوهیده را از خود دور نماید همین کار بذات خود در حقیقت تصوف و درویشی است. و این موضوع در واقع خلاصه و عصاره همه ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی نیز میباشد.

بهر حال برای تصوف به تعداد صوفیان میتوان تعریف یافت و بناء به گفته یکی از پژوهشگران تصوف شیوه یا طریقه واحد و ویژه یی نیست، تصوف در واقع عشق است و عشق هر کس هم مشابه عشق دیگری نیست، عشق حال است یا بیان حال و حال آنگونه که از نامش پیداست بر دوام نیست.

در حقیقت تصوف روش عملی است که با اکسیر عشق وجود انسان را از پستی و پلشتی و پتیاره گی به قله بلندی از فضیلت می کشاند و ماهیت او را دگرگون میکند، میگویند یک روز مرشد ابوسعید ابوالخیر با جمعی از صوفیان به در آسیابی رسید، سر اسپ را کشید و ساعتی در آنجا توقف کرد پس از آن به یارانش گفت: می دانید که این آسیاب چه میگوید، آنان گفتند شیخ ما بهتر میداند، او گفت آسیاب میگوید: تصوف اینست که من در آنم، درشت میستانم و نرم باز میدهم و گرد خویش طواف میکنم و در خود سفر مینمایم تا هرچه نباید از خود دور کنم.

انسان زمانی میتواند صوفی باشد که بر سخنان درشت و نسنجیده مردم پیرامون خود صبر و شکیبایی نشان بدهد و در برابر آنان سنجیده و نرم و مهر آمیز سخن بگوید و به لطف و خوشی دلهای توده مردم را صید کند و آنان را از کارهای نادرست و ناپسند و از خوی نامردی باز دارد.

در پایان در همین ارتباط از کتاب حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر حکایتی را می آورم تا حسن مقطعی باشد بر گفته های یاد شده بالاین. در آنجا آمده است:

«از جدم شنیدم که یک روز شیخ ابوسعید سخن میگفت دانشمندی فاضل در آن مجلس حاضر بود آهسته گفت، این سخن را که شیخ گفت در هفت سبع قرآن هیچ جای نیست، شیخ به فراست دریافت و گفت این سخن در سبع هشتم قرآن است و آن دانشمند گفت، سبع هشتم کدام است؟ گفت این هفت سبع آنست که «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک» و این سبع هشتم قرآن آنست که «فاوحی الی عبده ما اوحی» گفت، شما پندارید که سخن خدای تعالی محدود و محدود است حال آنکه کلام خدا را کرانه پیدا نیست، آنچه بر محمد^(ص) نازل کرد این هفت سبع قرآن است اما آنچه بر دلهای بنده گان می رساند در حصر و عد نیاید و بریده نشود در هر لحظه پیامی به دل بنده گان میرسد».

پروفسور دکتور شرعی جوزجانی در کتاب تصوف و انسان این اثر شاذ و ممتاز خویش انسان و تصوف را چنان زیر ذره بین تحقیق و بررسی دانشمندانه و محققانه قرار داده و در روشنگری آن با آوردن مطالب و مفاهیم سودمند و مثالهای برازنده کوشیده است که هر عاشق کتاب و صاحب مطالعه را تا رفته بخود دلبسته و مفتون میسازد و چون خود انسان است هر زمان

از باغستان تصوف دامن دامن گل تازه و رنگین چیده آنرا زینت
بخش بر دوش و ماحول خویش میسازد، این باغستان تصوف
بگفته شاعر چنان باغیست که:

هردم از این باغ بری میرسد

تازه تر از تازه تری میرسد

من بر قلم دکتور شهرانی این نویسنده و هنرمند بزرگ وطن
و دکتور شرعی جوزجانی شاعر و نویسنده توانا و ورزیده و
حقوقدان بلند آوازه و مبارز مرد نستوه نه تنها در این عرصه
انسان ساز بلکه در همه زمینه های تحقیقی و پژوهشی شان سلمنا
و حسنات میفرستم افزون بر آن تا رفته موفقیت های بیشتر شان
را در روشنگری فرهنگ وطن نیز خواهانم.

با احترام

برهان الدین نامق

نوامبر ۲۰۱۸ میلادی، کابل

در برگ‌های این رساله:

- زندگینامه و حیات سیاسی و علمی دکتر شرعی جوزجانی؛
- تصوّف و معنی آن؛
- تصوّف در تورکستان و خراسان؛
- کتاب تصوّف و انسان دربارهٔ خواجه گان تورکستان کبیر؛
- ضمیمه:

– خواجه لر طریقه سی.

زنده گینامه و حیات سیاسی و علمی دکتور شرعی جوزجانی

در سالهای دههٔ نود میلادی، این نگارنده در مؤسسهٔ رابطهٔ عالم اسلامی منحیت مشاور تعلیمی و درعین حال در دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد استاد و رئیس بخش مطالعات آسیای مرکزی و استاد، در شهر اسلام آباد پاکستان مصروفیت داشتم.

یک سال بعد از مزارشریف به تاشکند رفته و در تاشکند دوست دیرینم استاد شرعی جوزجانی را با یکی از دانشمندان اوزبیکستان به اسم عارف عثمان که مصروف نوشتن و تحقیق در تصوف بود، زیارت کردم. بحث های بسیار کوتاه و مختصر در خصوص تصوف بمیان آمد و قصهٔ ما ناتمام ماند.

شب رفت و حدیث ما پایان نرسید
شب را چه گُنه حدیث ما بود دراز

در آن فرصت استاد شرعی جوزجانی مصروف پژوهش و تحقیق در بخش حقوق اسلامی بودند و چون در علوم دینی دارای تخصص و بزبان عربی وقوف کامل داشتند ، زبان دری را بحد عالی میدانستند و به زبان مادری خویش تورکی اوزبیکي تکلم میکردند، در میان شخصیت های اکادمیک اوزبیکستان شهرت بسیار خوبی پیدا کرده بود.

در آن وقتها جوامع تورکستان بعد از گذشتادن بیش از هفتاد سال در تحت فشار نظام مستبدانه آتہ ایستی تازه به استقلال رسیده و مصروف بازسازی حیات اجتماعی و اقتصادی خود بودند، استاد شرعی جوزجانی چون چلچراغی در علوم قدیمه بخارا و سمرقند و خوارزم پرتو افشانی میکردند. باری هم شنیده بودم که جناب شان را رهبر آن کشور نسبت سابقه علمی و سیاسی شان فراخوانده و با ایشان ملاقات نموده اند.

در سال ۲۰۰۵ میلادی، جهت پخش و نشر مزایای سیستم فدرالی از طریق تاشکند به شهرهای مزارشریف و جوزجان، فاریاب و سمنگان این نگارنده (عنایت الله شهرانی) سفر داشتم. زمانیکه در تاشکند مژده یی بگوشم رسید که استاد شرعی جوزجانی لقب اعلای «دکتوری علوم» را در رشته حقوق بدست آورده اند باید گفت که

تیزس دکتورای شان را زیر عنوان «نقش فقهای آسیای میانه در تکامل نظام حقوقی اسلام و مذهب حنفی» نوشته بودند.

دکتور جوزجانی سالهای زیادی در کدر انستیتوت دولتی حقوق تاشکند به صفت استاد کرسی حقوق اسلام و بعداً در دانشگاه اسلامی تاشکند، به حیث آمر دیپارتمنت حقوق اسلام در فاکولته فقه، اقتصاد و علوم طبیعی کار میکرد و چند سال بعد از آن در مملکت بسیار فرهنگی سویدن با خانواده خویش پیوستند.

درین اواخر یکی از کتابهای که بدست مبارک استاد شرعی جوزجانی بنام «تصّوف و انسان» تألیف شده است، بدست این نگارنده رسید وقتی آنرا دیدم این ابیات حافظ بخاطرم آمد:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

ویا:

بود آیا که در میکده ها بکشایند
گره از کار فرو بسته ما بکشایند

«تصّوف و انسان» کتابیست که بقلم توانای دانشمند فرزانه استاد پروفیسور دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی بزبان شیوا، آهنگین و غنی تورکی اوزبیکی تألیف و در یکی از مطابع کابل با

قطع و صحافت عالی، بسال ۲۰۱۲ میلادی در ۴۱۳ صفحه به همت یک شخصیت فرهنگ دوست جناب الحاج محمد یوسف غضنفر توسط «بنیاد غضنفر» بزیور طبع آراسته شده است. متن کتاب را از حروف کریل به رسم الخط دانشی و فرهنگی دیگر بنام محترم عبدالغفور دستیار برگردان نموده است.

استاد دکتور شرعی جوزجانی از مقتدرترین نویسندگان افغانستان می باشد که از آوان نوجوانی تا این وقت مطبوعات افغانستان به نوشته های علمی، ادبی، دینی و سیاسی وی گواه میباشد گذشته از آن ایشان از زمره نامداران تورکان پارسی گوی نیز بشمار می آیند.

نوشتن کتاب در تصوّف و تحقیق در آن باره زمانی میتواند تحقق پیدا کند که شخص باید در موضوع وارد بوده و از باریکیها و از نزاکتهای طبقات و مراحل تصوّف آگاهی داشته باشد که بی تردید استاد شرعی جوزجانی در آن، دارای صلاحیت و وقوف کامل میباشد.

استاد شرعی جوزجانی که زادگاهش شهر سرپل ولایت قدیم جوزجان می باشد، در یک خانواده دانشی، مذهبی و فرهنگی نشو و نما کرده اند، که ما از آن خانواده گرمی و منور در مطبوعات



افغانستان بسی شخصیتها را که چهره های شناخته شده می باشند،
میشناسیم.

شادروان علامه زمان قاری محمد عظیم عظیمی سرپلی، شخصیت
جامع الکمالات، بیدل شناس، شاعر ذواللسانین در زبانهای تورکی و
دری، نویسنده عالیقدر و روحانی بسیار آگاه و تصوّف شناس و
دانشی و فرهنگی بزرگ این خانواده ارجمند و عزیز است.

در دهه هفتاد میلادی یکی از اقارب در شهر مزارشریف برحمت
حق پیوسته بود، نگارنده این سطور از کابل و علامه مرحومی از سرپل
به جنازه رفتیم. هنگام شب یک تعداد اقارب باهم شب نشینی داشتیم.
شادروان راقم این سطور را از نزدیک نمی شناخت. بعد از پرس و پال
دانست که من در دانشگاه استاد می باشم، مثلیکه وی منتظر شنیدن
کلمه استاد دانشگاه بوده باشد، خدا میداند در آن شب چه حال ناقرار
داشتم، هر چیزیکه من میگفتم کاملاً میدانست و هر آنچه که او
میگفت نمیدانستم، آنقدر شعر میدانست، آنقدر بزرگان تاریخ را می
شناخت و آنقدر از کتب ذکرها دگوناگون تذکر میدادند که در
حیرت فرو رفتم. چون بکابل آمدم، گفتند که وی حتی بزبان زیبای
پشتو کتابی را به سلسله نصاب الصبیان ابو نصر فراهی تألیف نموده
که در نوع خود بی سابقه می باشد و از مفیدترین کتب پشتو بشمار

می آید. شادروان پوهاند رشاد قندهاری در مقدمه یی که برای چاپ این اثر نوشته است میگوید که استاد عظیمی با آنکه زبان مادریش تورکی بوده، توانسته است اثری بیافریند که در تاریخ ادبیات پشتو سابقه ندارد.

فرزند ایشان محمد کریم ذره یکی از معاریف وطن، شاعر زیبا کلام در دو زبان و در میان اهل دانش مورد احترام زیاد است. حلیم یارقین دانشی و فرهنگی مرد دیگر این خانواده گرامی بمانند پدرکلانش علامه عظیمی تألیفات و کارهای زیاد علمی را به ثمر رسانیده و دست اندر کار طنز در عرصه ادبیات تورکی اوزبیک و تاریخ تورکان میباشد، دکتور شفیقه یارقین دیباج نیز از جمله نادر زنان دانشور سخور کشور و این خانواده فرزانه و فرهیخته بشمار می آید، محمد شفیع عظیمی بزرگمرد دیگر این خانواده که موسیقیدان و نقاش بلند آوازه است نیز به این خانواده گرامی منسوب است.

دکتور شرعی جوزجانی از این گونه یک خانواده منور و فرهنگی سر برآورده و از جمله علمای بزرگ و فرهنگی و دانشی مردان سترگ افغانستان بشمار می آید. گویی حضرت افصح المتکلمین شیخ اجل سعدی شیرازی درباره شرعی جوزجانی چنین فرموده است:

همه قبیله من عالمان دین بودند
مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

* * *

کنند خویش و تبار تو ناز میزید
به حسن یک تن اگر یک قبیله ناز کند
«نظیری نیشاپوری»

بیت بالا را زمانی درباره علامه عبدالحی حبیبی نوشته بودم، ولی
وی به شاعری شهرت نداشت، مگر شرعی جوزجانی از شعرای نامدار
زبانهای تورکی و دری بحساب می آید. بلی شرعی جوزجانی قریحه
شعری را از برکت عشق بدست آورده و عشق منشأ همه اعمال بشری
می باشد. بحث عشق از بسکه عمیق است نوشتن آن بگفته بزرگان در
دفتر نمی گنجد.

عاشق شو و عقل را رها کن
کز عقل دنی وفا نیابی

* * *

عشق آمد عقل او بیچاره شد
صبح آمد شمع او آواره شد

سخنور گرامی صائب تبریزی میگوید:

در تمام عمر اگر یکروز عاشق بوده یی
از حساب زنده گانی روز حشر آسوده یی

سخنور و عارف گرامی ما سنایی غزنوی که عشق و عاشقی را
آزموده است در این ارتباط چنین می آورد:

عاشق مشوید اگر توانید

تا در غم عاشقی نمانید

و یا اینست نصیحت سنایی: عاشق مشوید اگر توانید؛

اما در عاشقی توانایی کجاست که انسان از آن دست بردارد و این
بسته به چشم و دل انسان است و هرچیزی زیبایی را که چشم دید و
دل پسندید انسان عاشق آن میشود و این عاشقی باز بدست دل است،
از حضرت محمد^(ص) روایت میکنند که به الله پاک دعا مینموده اند،
ای الله مهربان این دل بدست من نیست بدست توست اگر من سوی
عایشه میروم دل من به اختیار خودم نیست او را به آنطرف تو کشانی
من به تو روی می آورم و به تو پناه می جویم.

استاد شرعی جوزجانی در افغانستان از جمله تورکان فارسی گوی
به شمار میآیند. ایشان مانند اسلافشان زبان شیوا و آهنگین دری را

چون جلال الدین محمد بلخی، امیر خسرو بلخی، خاقانی شیروانی، نظامی گنجوی، صائب تبریزی، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل (همه دل)، انوری ابیوردی، ظهیر فاریابی، شیخ محمود شبستری، استاد حسین شهبیار و صدهای دیگر جلوه گاه ادبی خود قرار داده، به زبان شعر صحنه آراییها، آفرینشها، ابتکارهای هنری و سوز و سازها دارند و سروده های آنان با کیفیت تمام زیب نشرات داخلی و خارجی گردیده است. با تأسف باید گفت که یک مجموعه اشعار دری شان بنابر ملحوظاتی سوختانده شده است.

دکتر شرعی جوزجانی را نگارنده این سطور از سالهای زیاد به اینطرف می شناسم، چونکه او چهره شناخته شده و درخشان در ساحه فرهنگ و سیاست است. هرگز فراموش نمی شود و در دفترچه خاطراتم ثبت می باشد، در زمانیکه گروه های چپی در افغانستان عرض اندام کردند و در صدد برانداختن رژیم فرسوده شاهی گردیده بودند، فعالان شان زیر تعقیب ضبط احوالات یعنی استخبارات آنوقت قرار داشتند، ده ها چپ گرا یکی بعد دیگری از جانب حکومت بزدان برده می شدند.

روزی از دفتر شهید علامه محمد اسمعیل مبلغ که در وزارت اطلاعات و کلتور تشریف داشت برآمده بطرف کوته سنگی توسط

بس شهری بخانه میرفتم، اتفاقاً برایم چوکی میسر نشد، دیدم که استاد شرعی نیز در بین آن ایستاده است. هر دو نزد هم قرار گرفتیم، او بزبان تورکی برایم گفت که در جیت چیزی را میگذارم، بعد از اینکه از سرویس شهری پایین شدی، آنرا بخوان، شبنامه است و بدوستان هم برسان!

تعجب من در آن بود که استاد شرعی خوب میدانست که من هرگز با چپی‌ها نبودم، ولی دانستم که او بر من اعتماد دارد و من هم چونکه اعتماد او را احساس کردم، رازش را نگاهداشتم، و بدوستان چپی خود بدون آنکه نام از وی ببرم، توزیع نمودم. مولوی میفرمود:

ای جفای خلق بر تو در جهان

گر بدانی گنج زر آمد نهان

خلق را با تو چنین بدخو کند

تا تو را ناچار رُخ زانسو کند

نگارنده در آن زمان در دارالمعلمین کابل آموزگار بودم، محمد سالم مسعودی مدیر دارالمعلمین بود که بدوره کامیابی خلقی‌ها وزیر معارف مقرر گردید، او شاگردان خلقی را بر علیه ما چند نفر مخالفان خلق و پرچم تحریک میکرد تا ما را اذیت کنند. چنانچه بارها بزیر

سنگ باران قرار داشتم و از جانب جوانان طرفدار خلق و پرچم مزاحمت و اذیت می شدم.

خاطره دیگری که از دکتور شرعی دارم اینست که در سال ۱۹۷۸ میلادی بعد از تحصیل از امریکا زمانی که حکومت نافر جام نور محمد تره کی بر سر اقتدار بود، بکابل رفتم، چندین کس از شناساهایم بمقامات وزارت‌ها و کرسی های بلند وظیفه گرفته بودند، طبعاً جمله اشخاص چپی و طرفدار سوسیالیزم بودند. و باید من بنابر توصیه جدی دوستان با یک تعداد خصوصاً وزرا میدیدم. صاحب جان صحرایی که وزیر سرحدات بود، از جایش بلند شد و رو بوسی کرد و امر و خدمت از من خواست و باری با من نزد اسدالله سروری جلاد خون آشام رفت تا برادرم ولی الله را از زندان رها نماید، بعد ها دانستیم، بسیار پیش از آن او را شهید کرده بودند. محمود سوما که استاد مضمون ساینس من در مکتب بود، چنان فکر میکرد که دشمنش را دیده باشد، بعد از دیدار من از منصور هاشمی در وزارت آب و برق، پوهاند حمیدالله امین او را ملاقات کرد، حمیدالله امین مرا در بیرون دید و گفت که با منصور هاشمی چه گفتی و چرا با تو بدبینی زیاد دارد، بهر صورت روز ها سپری می شد.

عبدالقیوم نورزی و عزیز الرحمن سعیدی و هم چنان اکادمیسین دستگیر پنجشیری را میگفتند که رابطه شان با دوستان بد نبود، خصوصاً پنجشیری و عزیز الرحمن سعیدی تا کنون در بین مردم محبوبیت دارند. دستگیر پنجشیری و دکتور شرعی جوزجانی دو شخصیت عمده دوران حکومت چپی ها بودند ولی اکنون هر دو در خدمت مردم محروم خود مانند گذشته با جد و جهد زیاد کار میکنند و بهتر از همه آنکه هیچکدام شان تعصب قومی و تفوق طلبی ندارند. یکی از آن حزبی ها که در وقت حکومت کمونیستی لاف از انترناسیونالیزم میزد و لینین را بسویۀ پرستش صفت میکرد، حالا مقالاتش را در آریانای برون مرزی میخوانیم، چنان متعصب، خشک و بفاشیزم وابسته است که گویی کلمۀ تورکستان دشمن بابایی او باشد. بجای اینکه تورکستان بگوید از نفرت با ملت برادر و برابر تورک، آنرا «فرارود» می نویسد، این نوع اشخاص اصلاً پوچ مغز و بی ماهیت می باشند. بویژه کسانی که در میان تورک و تاجیک اختلاف می اندازند.

و اما درباره استاد سید عبدالحکیم شرعی، به وزارتش رفتم با پیشانی باز بدون اینکه خود را و شخصیتش را باخته باشد، پیش آمد مردانه گی و انسانیت کرد، چونکه در خانواده گرامی شان در سرپل

با سابقهٔ مردم‌داری بزرگ شده بود و آیین مردم‌داری را بخوبی درک میکرد و میدانست.

بار دیگر که وزارت عدلیه در کنار ارگ موقعیت داشت به نسبت خلاصی برادرم از محبس جهت همکاری نزد شرعی جوزجانی رفتم، بعد از وقت رسمی بود. در اداره شان شخصی بنام محمد نعیم رئیس دفتر نیز کار میکرد. چون مشکل را به شرعی گفتم در چند جای تلفون کرد. وقتی که بخانه آمدم، دیدم استاد نعمت الله شهرانی برادرم بخانه آمده است. یقیناً تلفون استاد شرعی جوزجانی او را رها ساخته بود.

همزمان با برادرم به امر حفیظ الله امین هفتاد و چهار بدخشانی دیگر محبوس گردیده بودند و چون حفیظ الله امین میخواست با بدخشانیان که فکر میکرد اکثریت شان اخوانی و یا ستمی باشند، تصفیۀ حساب کرده و همه را بقتل برساند. چندی بعد شنیدیم همان هفتاد و چهار بدخشانی شهید شدند و برادر من یگانه کسی بود که از آن جمله جان سلامت برده بود. یکی از همان بدخشانیان بلند آوازه که قاضی استیناف بود سید میرزا جان می باشد که با برادرم در یک روز زندانی شده بودند، بدست عمال امین جام شهادت نوشید.

حفیظ الله امین را که در متوسطه ابن سینا و دارالمعلمین مدیر مکتب ما و در صنف دهم استاد من بود، از بی رحمی و تعصب او نسبت به هموطنان تورک و تاجیک و اشخاص مسلمان و متدین و روحانی و متصوف آگاهی کامل داشتم. امین میخواست هر شخص مهم خلقی یا پرچمی را موقتاً به ولایت مربوط شان منحیث والی و یا نام دیگر بفرستد تا مردم و قوم خود شان را تصفیه نموده و مخالفان را قتل نمایند.

صاحب جان صحرایی همصنفی این نگارنده هم در جلال آباد و هم در قندهار و هم در قندوز مردم را کشت و یک وزیر بدخشانی یک عده زیاد بدخشانیان با سواد و بیسواد را بشهادت رسانید. در همین وقت، حفیظ الله امین میخواست که شرعی جوزجانی به ولایت جوزجان رفته، منحیث والی کار کند و صدها هموطنش را از دم تیغ بگذراند. استاد شرعی با آنکه زیر سوال خلقی و پرچمی قرار گرفته بود، از رفتن بدانجا امتناع ورزید و با این کار خود امتیاز بسیار بزرگی را نزد مردم و حتی بعضی چپی‌ها از جمله خیال محمد کتوازی کمایی نمود. کتوازی که وزیر اطلاعات و کلتور بود غالباً او هم جهت کشتن هموطنان نرفته بود و در دفتر کارش در وزارت از کسانی که به ولایات رفته و مردم را بقتل میرسانیدند مذمت میکرد و کسانی را که از رفتن

انکار کرده بودند مدح می نمود، نمیدانم چه دلیل بود که دکتور شرعی جوزجانی به چپروی گرایش پیدا کرد. آیا به نسبت اخراج او از مدرسه شرعیه بود که با علامه محمد اسمعیل مبلغ بی سرنوشت شده بودند، آیا از قید و بست رژیم شاهی و متمرکز بودن حکومت دیکتاتوری و یا اینکه با خواندن آثار فلاسفه و دانشمندانی چون مارکس و انگلس تحت تأثیر نظریات آنان قرار گرفته بود؟

بهر حال تا جاییکه اطلاع دارم استاد شرعی جوزجانی و دستگیر پنجشیری از رفتن به ولایات سر باز زدند و دست خویش را بخون مردم مظلوم خویش آلوده نکردند.

گر تو با چشم ارادت نگری جانب دیو
دیوت اندر نظر افرشته وش و حور لقاست
و گر از دیده انکار به یوسف نگری
یوسف اندر نظرت زشت رُخ و نا زیباست

یقین است که یک شخص شرعیات خوانده و با سابقه داشتن خانواده مذهبی، چیز قوی تر از آن بوی اثر گذاشته باشد چنانچه حافظ گوید:

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد
از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد

فکر میشود که چون استاد شرعی جوزجانی جوان پُر مغز، متفکر و با استعداد بود، حتی در آن ایام نوجوانی اطرافیانش او را شخص مبارز و دانشمند می پنداشتند، شاید از مفکوره های مساوات و عدالت و برابری خوشش آمده باشد. بهر صورتیکه بوده شرعی نوجوان و نهال یکدم بمبارزه علیه فساد های اداری شاهی آغاز مینماید و صدها مقاله و کتاب را در ساحة تعلیمات سوسیالیستی و دیالکتیک میخواند و راه مشخص خود را جدا از هم مسلکان خود به طرف چپ تعیین میکند:

ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق
او به صورت محو گشت و من به معنی سوختم

یکی از دوستان بسیار نزدیک استاد جوزجانی، مبارز مرد نستوه و فرزند فداکار تورکان افغانستان شادروان شهید محمد طاهر بدخشی بود. این مرد فرهیخته که از دانش و فرهنگ ذخایر بزرگی اندوخته بود و از درک سیاسی عمیق و روح رزمنده آشتی ناپذیر در برابر استبداد و ستم ملی برخوردار بود، یکجا با استاد شرعی جوزجانی در جهت تحقق آرمانهای ملی مبارزه میکردند.

این دوتن به شمول شهرالله شهر که بعداً به شهادت رسانده شد، در داخل حزب دموکراتیک خلق، در موقف دفاع از منافع مردم مظلوم و

محروم بویژه مردم خود قرار داشتند. چنانچه در نتیجه مبارزات مصرانه آنان که همسویی دستگیر پنجشیری و عبدالکریم میثاق را نیز با خود داشتند، پاراگرافی مبنی بر اعطای حقوق تعلیم و تعلم و حق نشرات به مردم تحت ستم در متن مرامنامه حزب دموکراتیک خلق گنجانیده شده بود بعداً بر اساس آن اولین اشعار بزبان تورکی اوزبیک و تورکی تورکمنی در تاریخ افغانستان در جریده حزبی «خلق» و مقاله هایی انتقاد آمیز در دفاع از حقوق فرهنگی تورکان در اخبار حزبی «پرچم» توسط استاد شرعی جوزجانی نوشته و نشر شد که اولین دفاع سیاسی از حقوق تورکان در مطبوعات کشور میباشد و بعد از حادثه هفتم ثور، به تشبث استاد جوزجانی فرمان شماره چهارم حکومت تسوید و تصویب و مطابق آن هفته نامه های «یولدوز» و «کوروش» به زبانهای تورکی اوزبیک و تورکی تورکمنی به نشرات آغاز کرد و دیپارتمنت های زبان تورکی اوزبیک و تورکمنی در وزارت تعلیم و تربیه و اکادمی علوم تأسیس گردید و تألیف کتب درسی درین زبانها آغاز یافت و در عین زمان اساسگذاری گروه هنری «ظفر» در عرصه موسیقی دست آورد بزرگ بود.

آری استاد دکتور شرعی به معنی اندیشه های سوسیالیستی سوخت ولی به تطبیق آن کامیاب نشد، با تغییر یک رئیس جمهور کمونیست،

کمونیست دیگری بجای او نشست و استاد شرعی سالها بزندان افتاد، در آن وقت دانست که فلاسفه یی چون مارکس و انگلس شخصیت های بزرگ و صاحب تیوری های بشری میباشند، اما نظریات شان بر جامعه و انسانها به بسیار سختی میتواند تطبیق گردد.

استاد شرعی جوزجانی با وجودیکه یک حصه زیاد عمر خویش را به مبارزه سپری نمود، به مانند برخی مجاهدان کیسه خود را به پول مردم پُر نکرد و سخت مردانه غریبانه و با همتانه زیست، اما در عین حال از مطالعه کتب و تحقیق و نوشتن دست نکشید، از همان سبب است که من و امثال من او را با علامه محمد اسمعیل مبلّغ و استاد عبدالله سمندر غوریانی نستوه مردان مبارز و از دانشمندان بلند پایه افغانستان می شناسیم.

چون علامه محمد اسمعیل مبلّغ در جوانی جام شهادت نوشید و استاد غوریانی کم نوشت و بسیار کتاب خواند و فیلسوف شد، ولی شرعی جوزجانی یادگار های قلمی زیاد بجا گذاشت که اینک همین حدیث مطول را درباره یکی از کتابهایش به رشته تحریر در می آورم. بعد از رهایی از زندان و تسلط مجاهدان دکتور شرعی بفال حافظ رجوع کرد و اتفاقاً بیت ذیل در مقابل چشمانش پدیدار گردید:

ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش
باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش

در این وقت است که استاد شرعی را پس از مدتی امکان رفتن از طریق تاجیکستان به کشور اوزبیکستان میسر می شود. چون دانشمند است، نه تنها به دقایق سخن بزودی پی میبرد، متوجه حال مردم تورکستان میشد که سر زمین شان بیش از هفتاد سال زیر قبضه دکتاتوری کمونیستی قرار داشت و به مثابه انگشت ششم روسها بشمار میرفت.

شرعی جوزجانی از تاریخ اسلام از کارنامه های فنا ناپذیر امام بخاری، امام ماتریدی و صدها بزرگان دیگر تاریخ اسلام در تورکستان کبیر مخصوصاً آن ابردانشی مردان مسلمان و مجاهد که در خاک اوزبیکستان سر برآورده بودند آگاهی کامل داشت و همچنان میدانست که تنها در سمرقند چهار و نیم هزار امام ظهور کرده و در آن خفته اند.

دکتر شرعی جوزجانی با دوست هم سبق خود شهید علامه مبلّغ از جامی شناسان شهیر وطن می باشند. او که در رد اتهامات برخی متعصبان ایرانی بر علیه جامی مقالاتی نوشته است و برخی از اشعار

دری او را به تورکی اوزبیککی ترجمه کرده است، این بیت مشهور جامی را خوب میدانست که میگفت:

سکه که در یثرب و بطحا زدند

نوبت آخر به بخارا زدند

قرار روایت کهنسالان و یادداشتهای تاریخی بوقت حمله چنگیز خان در بخارا سه میلیون کتاب که همه نسخ خطی بود به آتش سوخته و در وقت تصرف روسها بیشتر از آن کتب قلمی و چاپی از میان رفته است. همچنین ذخایر طلا، نقره و جواهرات و تاجهای مرصع شاهان تورکستان از آن بیرون برده شده و دست کم بیش از دو میلیون مردم مسلمان تورک و تاجیک در آن خاک بقتل رسیده و خون شان رنگ خاک شان ساحه را گلگون ساخته و حتی رنگ بیرق شانرا برنگ سرخ نمایان شده است.

استاد دکتور شرعی بمانند شخصیت های پُر نبوغ تاریخ که مرد حساس و دانشمند بی بدیل وطن است، در خاک تورکستان بیاد بزرگان تاریخ وطن، بیاد گذشته گانش، بیاد قاری محمد عظیم عظیمی سرپلی و بیاد آنکه جمله سیدالنسبان میباشد، در فکر و تحیر افتاد، دید که مردم اوزبیکستان در قدیم پیش از استیلای قوای سفید و سرخ روسها از غنی ترین ممالک بشمار می آمد، ظاهراً شکل

انکشاف یافته دارد، ولی در حقیقت از افتخارات بزرگ تاریخی و گنجینه های معنوی گذشتگان خود به دور نگهداشته شده اند. در فرهنگ، زبان و کلتور آنان بقایای تأثیر دولت توتالیتار وجود دارد، بگفته فرخی:

شهر غزنین نه همانیست که من دیدم پار
چه فتاده است که امسال دیگر گون شده کار

او که فقط به نسبت ترقی کشور و بخاطر آرامی مردم مبارزه میکرد، با حیرت تمام دید که تطبیق این سیستم برسر سایر جوامع بشری نیز شکل عملی ندارد. در دوران حکومت مجاهدان که در تاریخ افغانستان در نوع خویش از بی نمونه ترین حکومتها به شمار میرفت و نیز در زمان حکومت طالبان که به مراتب بی نمونه تر از مجاهدان بود، شرایط زندگی برای شخصیتهایی چون استاد شرعی مهیا نبود و ملیون ها تن از هموطنان ترک وطن کرده جان به سلامت برده بودند. استاد شرعی که موقتاً میخواست به دیار اوزبیکستان اقامه اختیار نماید و در فرجام دوباره بازگشت نماید، به ناچار گفت:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

بیت بالایی حافظ شیرازی را شاه امان الله غازی در وقت فرارش از وطن به خاک هند نیز بکار برده بود.

همینگونه این بیت را زمانی که نصیرالدین محمد همایون جانشین اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر فرمانروای خراسان و هندوستان به اصفهان بدربار صفویان بهتر بگویم بدربار شاه طهماسب صفوی پسر شاه اسماعیل صفوی پناه میبرد نیز در استجواب ایشان می خواند:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم
تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم
سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت
به طلبگاری این مهر گیاه آمده ایم
با چنین گنج که شد خازن او روح الامین
به گدایی بدر خانه شاه آمده ایم
لنکر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست
که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم
آبرو می رود ای ابر خطا پوش بیار
که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

«حافظ» این خرقهٔ پشمینه بیانداز که ما

از پی قافله بــ آتش آه آمده ایم

میگویند چون همایون در اثر کشمکش های که در امپراتوریش از جانب مخالفان مخصوصاً شیرشاه سوری در هندوستان بوجود آمده بود برای چندین سال در اصفهان در دربار شاه طهماسب صفوی میماند و شاه صفوی در این مدت برایش هر زمان وعده کمک و یاری میداد اما در آن تعلل نشان میداد بالاخره روزی در شکارگاه همایون سخت عرق کرده بود و قطرات عرق از رخسارش چون مروارید غلطان بهرسو می لغزید با مشاهده این حال شاه طهماسب دستمال خویش را از جیب خود کشیده به پاک کردن آن میپردازد در این وقت همایون برایش میگوید:

سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل

علاجی بکن کز دلم خون نیاید

شاه طهماسب صفوی با شنیدن این بیت فردای آن با همایون یک قشون چندین هزار نفری را آماده کرده به سوی هند به حرکت می اندازد، همایون اول قندهار و بعداً به هند حمله کرده هند را از دست شیرشاه سوری میگیرد و به این ترتیب تاج و تخت از دست رفته خویش را دوباره تصاحب میکند، همایون امپراتور هندوستان گذشته

از آنکه از علمای بزرگ ریاضی و تصوف در زمانش بحساب می آمد سخنور چیره دست و نقاد زبر دست نیز بود، چنانکه گوید:

خوش آمدی که خوش آمد مرا ز آمدنت
هزار جان گرامی فدای هر قدمت

این بیت وی سخت بلند آوازه است، در مناسبت های خوشی بیشتر میان بزرگان بخاطر پذیرایی و استقبال از دوستان و عزیزان گفته میشود.

از اینجا است که دانشمند بی بدیل و با احساس وطن استاد شرعی، متوجه صفحات گذشته زندگی میگردد، و این بار صفحه زندگی نوینی را آغاز مینماید و بقرار «کل شی یرجع الی اصله»:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

استاد شرعی که طبیعتاً از نگاه جسمی دارای صحت کامل بود و فکر تیز و زودرس داشت، در مرکز تورکستان در خاک فعلیه اوزبیکستان به تحقیقات علمی می پردازد، ترجمه ها مینماید، با دانشوران، فلاسفه و علمای بزرگ و جید اوزبیکستان رابطه و پیوند عمیق پیدا میکند. چون در افغانستان دکتور شرعی جوزجانی در

خصوص علوم حقوقی، شرعی، سیاسی و ادبی از جمله چهره های شناخته شده بود، به اندک ترین وقت در خاک تورکستان، چون آفتاب درخشیدن میگیرد و بسی از دانشمندان و حتی مقامات اول کشور به نسبت مقام علمی ایشان به آنان منحیث یک عالم معاصر احترام قایل میگردند.

استاد شرعی که در افغانستان زمینه تحصیل بالاتر از لیسانس فاکولته میسرش نبود، در اوزبیکستان شهادتنامه های ماستری و داکتری (ph.d) را با نوشتن رساله علمی «نقش شریعت در تأسیس نظام حقوقی افغانستان» بدرجه اعلی بدست می آورد و تیزس های پُر از کیفیت و عالی را مینویسد و بیادگار میگذارد که اکنون از نوشته هایش دانشمندان اوزبیکستان مستفید می شوند و به شاگردان آنرا تدریس مینمایند.

دکتور شرعی جوزجانی که در خاک اوزبیکستان شهرت بلند علمی را بدست آورده و میدان فعالیت برایش آماده شده بود، در زمینه انکشاف و تکثیر افکار اسلامی، تصوّفی و مقایسه قوانین غربی و شرقی (مخصوصاً اسلامی) دست می یازد و هر یک را در میزان و تحلیل قرار میدهد.

نگارنده این سطور که در افغانستان و خارج با کمونیستان و با مجاهدان و دیگران دایم در تماس میباشم و نوشته های هر یک را با تعمق میخوانم، به دو شخصیت دوران کمونیستان ارادت و اخلاص پیدا کرده ام، چونکه میدانیم ایشان در همه اوقات فقط در پی خدمت به مردم بوده و آرزوی رفاه و پیشرفت جامعه را داشته اند. و هرگز بفکر اندوختن مال و طالب شهرت کاذب نبودند. یکی از آنها اکادمیسن دستگیر پنجشیری از کوه پایه های پنجشیر است، مرد صریح اللهجه و مبارز آزاده، بدون تعصب لسانی و سمتی اکنون در امریکا رحل اقامت افکنده و منظمأ می نویسد و جوانان را چه تورک باشد و چه پشتون و تاجیک تشویق مینماید تا خدمات خود را به مردم افغانستان گسترش دهند و چه زیبا که او یکی از هنر دوستان باذوق وطن است.

دوم استاد دکتور شرعی جوزجانی است که نزد این نگارنده در علوم ادبی و کار های تحقیقی شخص خداداد و صاحب نبوغ ذاتی می باشد. وی اصلاً با تبعیض کاری ندارد و آنرا کار ابلهان و اشخاص نادان می شمارد. اصلیت و مردم خویش را بحد نهایی دوست دارد و برای شان خدمت مینماید، ولی هرگز آنرا بلندتر از دیگران نمیداند، چونکه احترام به بشر و مقام آن دارد. شرعی جوزجانی هم به هنر و

زیبایی شناسی علاقمندی خاصی دارد و ذوق عالی استتیک او درین زمینه قابل تقدیر می باشد.

من با افکار کمونیستانی که در خدمت به مردم و بفکر ترقی و تعالی جامعه بودند، دایم توافق داشته و طبعاً به جاهلان و وطنفروشان آنان علاقمندی نداشته و از ایشان نفرت دارم. با تأسف تمام باید بگویم که یک تعداد آنان به سبب جهالت و دون همتی در بین دو ملت برادر که دارای یک روح و دو جسم می باشند، بنام «تورک و تاجیک» نفاق می افکنند، ورنه این مردم کاملاً در تاریخ، کلتور، مذهب، لباس و عموم جوانب حیاتی مشترک می باشند و این اختلاف اندازان در حقیقت، دشمن جامعه بوده بالاخره مردود عالم خواهند شد.

آن حزبی چپرو که دیروز بنام کشور شوراها و انترناسیونالستی شعار میداد، اکنون بعد از آزادی در میان جامعه تورک و تاجیک - تاجیکستان و اوزبیکستان تولید نفاق نموده و زهر اختلاف را در میان شان پاش میدهد. برای خدا بگذارید آن مردم بیچاره در هر خاک و هر جایی که باشند، حیات بسر ببرند و زندگی آرام داشته باشند.

این فاجعه تفرقه اندازی را در سال ۱۹۹۲ میلادی که نویسنده مهمان تاجیکستانیان بودم، بچشم سر از زبان یک معاون وزارت

خارجۀ ایران شنیدم، حیفم آمد به آن رژیم که نامش را جمهوری اسلامی گذاشته اند. در حالی که اسلام همه را یکی میداند، چه حبشی و چه سیاه و سفید و امثالهم باشد.

چند باری که استاد دانشور و دانای وطن دکتور شرعی جوزجانی را در تاشکند شهریکه آنجا اقامت داشت، زیارت کردم، از گذشته ها و حال بحث کردیم و من با همه هیچمدانی و ابجد خوانی، میدانستم که وی شخص عادی نمی باشد و شخص فهیم و داناست که باید به لیاقت و سوئے علمی او اعتماد کرد و من نگارنده این سطور بیاد دارم روزی را که استاد گرامی شرعی جوزجانی در میان بس شهری با دادن شب نامه ها به من اعتماد کرده بود. و البته که حق داشت و باید برایش جهت مبارزهٔ سیاسی، وی را حق بجانب بشماریم. یعنی چرا یک شخص حق نداشته باشد که در راه رفاه جامعه یی که در آن حیات بسر می برد، کار کند.

بعد از دوران حکومت حامد کرزی این نگارنده برای بار اول بصورت مفصل موضوع فدرالیزم را در افغانستان با شرح و بسط و تقسیم ولایات در جریدهٔ امید بچاپ رسانیدم، دیدم صدها مقاله از جانب یکی از اقوام وطن بر علیه افکارم که بجز از آزادی پیشرفت و آرامش مردم نبود، نه تنها بمقابله پرداختند، بلکه از آوردن الفاظ

زشت و ناسزا نیز دریغ نکردند. البته واضح است که این نوع سلوک مملکت را به قهقراً می کشاند.

در بالا طی چند صفحه به حیات پُر از حادثات گوناگون و کار های دوران سیاست و موضوعات علمی استاد شرعی جوزجانی مختصراً اشاره کردیم و لازم بود که درباره ایشان کتاب مفصل تحریر گردد، ولی آن کار از من ساخته نیست و مصروفیت های زیاد دیگر دارم.

شرعی شخصیت خاص و مختص بخود دارد، شمایل او از ساده پسندی آغاز می یابد و به رفتار نیکویش با مردم انجام می یابد. به شکل ساده و بی آلايشانه، بدون ریا و تصنع حیات بسر می برد و در حلاقات و طنداران و هم تباران از محبوبیت خاص برخوردار می باشد، چونکه بی صبرانه و ناقرارانه در پی خدمت بمردم از طریق قلم است. در خصوص تألیفات و نوشته های دکتور شرعی جوزجانی، همانطوریکه اسلاف او بمانند امام عبدالخالق جوزجانی، فرزند او اعجوبه زمان، فرزند او منهاج سراج جوزجانی، ابو عبید جوزجانی و صد های دیگر که بوقت حیات خویش کار های بزرگ علمی را انجام دادند و فریغونیان با دوران مشعشع فرهنگی و غزنویان علم دوست که کتاب های زیادی بوقت شان تحریر گردید، اینک بعد از

صدها سال شادروان استاد عظیمی بزرگ با خواهرزادهٔ محبوبش که او را تشویق نموده، یکبار دیگر نام نامی جوزجانان را زنده ساخته اند. بارها خطرات جانی از سر استاد شرعی جوزجانی گذشته، در دام بلاها افتیده مثلاً او در آستانهٔ اشغال وطن توسط ارتش سرخ در پلچرخی محبوس و به اعدام محکوم گردید، لیکن خوشبختانه با مرگ بریژنیف حامی رژیم و تغییر سیاست شوروی در مورد افغانستان، از مرگ حتمی نجات یافت و اگر از آن فاجعه نجات نمی یافت، کی میتوانستیم از مقالات معتبر او و کتب پُر محتوایش استفاده نماییم.

رسالهٔ شرعی جوزجانی دربارهٔ «نقش شاعران و شاهان تورکتابار در تکامل زبان و شعر فارسی» و یا مقالهٔ او در حل نزاع خام بر سر اصلیت حضرت مولانای روم و کتاب تحقیقی علمی ایشان در رابطه به احوال و آثار دانشمند بزرگ وطن ابوریحان بیرونی به نام «دانشمند پیشاهنگ ابوریحان بیرونی» از آثار ماندگار استاد شرعی جوزجانی در زبان دری می باشد. او چند اثر ممتاز نویسندگان عرب چون طه حسین، یوسف السباعی و سلامه موسی و رومان بزرگ تاریخی «نوایی» اثر ماندگار نویسندهٔ معروف اوزبیک را نیز به زبان دری ترجمه و نشر کرده است. کتاب علمی شان به نام «حقوق اسلام،

مذهب حنفی و فقهای آسیای میانه»، رسالهٔ ارزندهٔ او به نام «ابوزید دبوسی فقیه کبیر بخارا» و کتاب علمی دیگری به نام «حقوق انسان و سرزمین شرق» که یکجا با پروفیسور اکمل سعیدوف در زبان تورکی اوزبیک تالیف کرده، از شهرت و اهمیت زیاد در اوزبیکستان برخوردار است.

ناگفته نماند که استاد شرعی جوزجانی که از شعرای زیبا کلام وطن می باشد، شعر را زیبا می سراید و از اوزان شعری و فن شعر سرایی بخوبی آگاهی دارد، خودش از جمله تورکان پارسی گوی بشمار می آید، که در غنای زبانی و آهنگین دری خدمات ارزنده انجام داده است.

دکتر شرعی جوزجانی بزبان بسیار غنی تورکی اوزبیک، صلاحیت عام و تام دارد و با معاونت آن با زبانها و یا لهجه های دیگر تورکی، چون تورکی اوغوری، تورکی تاتاری، تورکی یاقوتی، تورکی قزاقی، تورکی قرغیزی، تورکی تورکمنی، تورکی اناتولی و تورکی استانبولی آشنایی داشته و از آنها استفاده مینماید و طوریکه گفته شد، شرعی شاعر شیوا بیان است. بیاد دارم در یکی از مجموعه های شعری ایشان که به دو زبان تورکی و دری بود، پورتریت شان را

با نقطه گزاری تهیه داشته بودم، که از جمله شهکار های هنری ام بشمار می آید.

شرعی جوزجانی در زبان دری تألیفات زیاد دارد و کتابها و صدها مقاله نوشته، زبان عربی را بوجه احسن میداند و تسلط کامل دارد، زبان زیبا و آهنگین پشتو را نیز خوب میداند. طوریکه گفته شد، شعر را روان می سراید، و مهتر این که به علم عروض و قوافی خوب وارد است و صاحب وقوف کامل میباشد، از آن در اشعار تورکی و تاجیکی خویش استفاده مینماید. او اولین سراینده شعر نو به شیوه نیمایی در زبان تورکی اوزبکی می باشد.

البته این مقدمه اندک طولانی را بخاطر آشنایی با یک شخصیت سیاسی و علمی نوشتم که میخواستم بدوستانم بفهمانم که اگر کسی خواسته باشد، در هر حال میتواند کاری را انجام بدهد.

ای که دستت میرسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

و اینک خوشبختانه قبل از اینکه درباره تصوف و عرفان و بعداً درباره کتاب استاد شرعی جوزجانی «تصوف و انسان» چیزی بنویسم، پیش از همه اندکی در پیوند به آشنایی با مؤلف خجسته و فرزانه وطن

استاد شرعی نوشتم، چونکه اگر نویسنده را بخوبی بشناسیم، بزودی به گفتارش پی میبریم.

من این حدیث نوشتم، چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت، چنان بخوان که تو دانی

تصوّف و معنی آن

تصوّف پشمینه پوشیدن، پاک شدن از خواهشات نفسانی، چون مردمانیکه صوف می پوشیدند و اعمال نیکو از ایشان سر میزد، ایشان را صوفی میگفتند. «در زمان سابق صاحبان صفات مذکوره صوف می پوشیدند، لهذا مجازاً اعمال و افعال ایشان را تصوّف نامیدند و میتواند که تصوّف مآخوذ باشد از صوف بالفتح بمعنی یکسو شدن و روگردانیدن است. چون واصلان حق از ما سوی الله یکسو می شوند و رو میگردانند. لهذا، کار ایشان را تصوّف گفتند.» (غیاث)

عرفان را نیز در غیاث بمعنی شناختن و معرفت حق تعالی آورده است. عارف بمعنی دانا و عرفان شناختن، خدا شناسی و یا شناختن الله سبحانه و تعالی می باشد.

درین بحث کلمات طریقت، شریعت، معرفت و تصوّف که همه در کتاب «تصوّف و انسان» تألیف استاد دکتور شرعی جوزجانی آمده

است، زیر بحث گرفته می شود. شیخ محمود شبستری مؤلف «گلشنِ راز» که جوابات هموطن بزرگ و صوفی عالیمقام مان امیر حسینی سادات را نوشته بیت زیبایی دارد که با هم میخوانیم:

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد طریقت

و حضرت شیخ سعدی می آورد:

صاحب‌دلی بمدرسه آمد ز خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود؟

تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج

وین جهد میکند که بگیرد غریق را

سوال اینجاست که چرا استاد دکتور شرعی جوزجانی دست به تألیف کتاب تصوّف زده است؟ غالباً اوّل اینکه میدانسته بسی پیران و پیشوایان طریقت از خاک تورکستان کبیر سر برآورده اند، دوم اینکه جامعه اوزبیکستان بیش از هفتاد سال ازین بحث بدور مانده بود، سوم اینکه شرعی جوزجانی از آوان خوردسالی تا بجوانی و بعد از آن از این نام تصوّف و عرفان شنیده گیها و دانستنیها داشته و از بزرگان

خانواده بارها در مباحث عرفانی استفاده نموده است و معلوم است که خود نیز علاقمند بوده، زیرا کتاب را به بسیار قدرت و صلاحیت و علاقمندی به اتمام رسانیده است. بر میگردیم به افکار حضرت شیخ سعدی که غالباً آیاتش را از کدام حدیث برگردانیده است.

بهر صورت در آن آیات عالم را با عابد مقابل ساخته و عالم را که می توانیم یک معنی آنرا را عارف بدانیم، بر عابد ترجیح داده است. گویا اینکه عابد در غم خود است ولی عالم علاوه بر اینکه برای خود خدمت مینماید، دیگران را نیز در نظر میگیرد.

طریقت بزبان عربی بمعنی «راه فرعی» و در زبان انگلیسی (Subway)، شریعت و شارع بمعنی «راه عام» و در انگلیسی (Highway) میباشد.

در آیات بالا به علم شریعت، نسبت به طریقت ترجیح داده شده و طریقت راه تصوّف و صوفی گری، و علم بمعنی عرفان آمده است. گویا اینکه هر صوفی می تواند عارف شود، ولی جمله عرفا، صوفی نمیشوند.

در میان صوفیان، صوفیانی هستند که علم ندارند ولی پرهیزگار و متّقی و زاهد می باشند، اما عرفا کسانی اند، که با تحلیل و تعقل و منطق و دلیل ارتباط دارند.

مثال بسیار خوب ما میتواند حضرت خاتم الشعراء نورالدین عبدالرحمن جامی باشد، که وی در آغاز شخصیت صوفی و پیرو طریقه شریفه نقشبندیه بود، اما می بینیم که در رسالات «لوامع» و «لوايح» چنان در تصوّف و عمق آن در تحلیل می پیچد که شاید در تحلیل و تحقیق، افکار و نظریات ابن عربی شخص اول بشمار بیآید. البته جامی را می توانیم عارف بگوییم، ولی تعریف عارف و با عرفان و تصوّف را بصورت معین و مشخص نمیتوانیم بیان نماییم، زیرا در هر دوره تاریخی عرفان را تعریف بخصوص کرده اند، مثلاً عرفان افلاطون را بنام «مشاهده»، عرفان هندی را «نفس کشی» و عرفان اسلامی را «ذوق عرفانی» میگویند و اینکه جامی شرح کرده است آنرا «عرفان ابن عربی» میگوییم، که نامش ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم می باشد که نام نامیش در میان عارفان، عارف کبیر، مربّی عارفان و غیره آمده است.

کلماتیکه به صوفیان چون عابد، زاهد، سالک، پرهیزگار و متّقی و صوفی نسبت داده می شود، عموماً به مفهوم تعقیب راه تصوّف است که شخص در آن روان است. مگر در خصوص سالکان دو مشرب وجود دارد، مثلاً در بیت ذیل:

قومی بجد و جهد گرفتند وصل دوست
قومی دگر حواله به تقدیر میکنند

در مصرع اول سالک در مرحله اول و مجذوب بعد از آن است، ولی در مصرع دوم مرحله اولی مجذوب و بعدی سالک می باشد، گویا اینکه شخص را خداوند هدایت میکند و بدون تکالیف طی طریق مقام میدهد، یعنی اینکه اولاً جذب می شود و بعد از آن سلوک مینماید. اما در مصرع اولی، نخست در سلوک داخل میشود و بعداً مجذوب میگردد.

ملا شاه بدخشی برای سالک سه منزل را قایل است:

شریعت، طریقت و حقیقت و صوفی را بنامهای مختلف چون طالب و سالک و ناسوت و غیره یاد مینماید. ملا شاه سه راه طالب را که شریعت و طریقت و حقیقت قایل شده، میفرماید که سالک در هر حالتیکه باشد باید شریعت را تعقیب و مراعات نماید. ملاه شاه تاجایی در تصوف و عرفان غرق است که باری گفته است:

من چه پروای مصطفی دارم

پنجه در پنجه خدا دارم

بدون واسطه خودش میتواند در اثر ریاضت و تقوی خویش به وصال خداوند^(ج) واصل گردد از روی این بیت ویرا بعضی از کسانیکه منصور حلاج را که انالحق میگفت تکفیر نمودند او را نیز

بکفر محکوم میدانند. و شیخ شبستری چنانچه قبلاً آوردیم، درین باره میگوید:

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت
میان این و آن باشد طریقت

اگرچه شیخ شبستری هر کدام را فرق داده و نامگذاری کرده، در حقیقت هر سه را مرتبط نیز ساخته است.

در بالا گفته آمدیم که طریقت بمفهوم فرع آمده و شریعت بزرگ راه را میگویند و تصوّف نیز بصورت عموم و معرفت به شکل خاص یعنی به خواص ارتباط می یابد.

تصوّف و معرفت همچنانکه در اسلام موجود است در آیینهای غربی نیز وجود دارد. چنانچه یکی از نویسندگان فرانسوی گفته بود که «فلسفه اسلامی در واقع همان فلسفه یونانی است که بزبان عربی در آمده و به حرف تازی نوشته شده...» این البته یک قیاس مع الفاروق است، بدون اینکه به عمق تصوف اسلام بپردازد از آن چنین نتیجه را استخراج نموده است، مسلمانان البته افکار و فلاسفه یونان باستان را مطالعه کرده اند و از آن فیض ها برده اند این به معنی آن نیست که افکار ایشان را اقتباس کرده و گرفته باشند، ما صوفیان و عرفان داریم که از متن اسلام فرهنگ و علوم اسلامی ظهور نموده اند مثال بسیار

بزرگ ایشان از صحابه ها عبدالله ابن عمر، عمر ابن عبدالعزيز، ابوذر^(رض)، حسن بصری^(رض)، از زنان رابعه عدویه، ابن عربی، امام غزالی، شیخ ابوسعید ابوالخیر، جنید بغدادی، سنایی غزنوی، شمس تبریزی، معروف کرخی، امیر حسینی، محمود شبستری، نجم الدین کبری، خواجه بهاءالدین نقشبند، شیخ فرید الدین عطار، مولانا جلال الدین محمد بلخی و ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل و دیگران میباشند هرکدام اینان از خویش با اندوخته و ذخیره که از قرآن و حدیق دارند شیوه و روش خاصی را بنام طریقهٔ یسویه، نقشبندیه، کبرویه، مولویه، قادریه، چشتیه، بکتاشیه و جنیدیه بمیان آورده اند و در جوامع اسلامی امروزی دارای پیروان و گرویده گان زیاد می باشند.

البته تفاوتهایی وجود دارد به اینکه صوفی در میان مسلمانان علاوه از زهد و تقوی به داشتن خانواده و کارهای حیاتی مصروفیت دارد و عروج وی عروج حقیقی است و حتی در ادبیات اسلامی، مشرب وحدت الوجودی ممزوج شده است.

اما در مسیحیت صوفی به خلوت نشینی علاقمند بوده و از کارهای دنیوی گوشه گیری مینماید. و این گروه مردم عروج نمی نمایند. این

گروه مردم به کسی میمانند که به تنهایی در میدان باسکتبال، توپ بازی کند که بُرد و باختی از آن متصوّر نمی باشد.

قراریکه گفته آمدیم که در ادبیات ما مشرب وحدت الوجودی و وحدت الشهودی ممزوج گشته است و درین زمینه مثالهایی چون حضرت مولانا جامی، جلال الدین بلخی، شمس الدین تبریزی، حافظ، شیخ فرید الدین عطار، سنایی غزنوی و غیره را داریم.

در مسیحیت چون نیکولسن، لویی ماسی نیون، هانری بریکسون، ویلیم جیمز، جان هیگ و یا کسان دیگر که هر یک به تحلیل و تجارب دینی دست زده اند. نیکولسن و یک تعداد شرق شناسان در تحلیل تصوّف اسلامی نیز کارهای نهایت ارجمندی را انجام داده اند. مثلاً تجاربی را که ویلیم جیمز در کتاب «انواع تجربه دینی» و هنری بریکسون در کتاب «دو سرچشمه اخلاق و دین» تحلیل کرده اند، برای فهم تجربه دینی از نگاه عرفان و تصوّف راهکشی بیشتر متفکرین اروپا مییابد.

یکی از شاگردان زیگموند فروید بنام یونگ که مطابق افکار استادش همه اعمال انسانی را به عشق ارتباط میدهد در حقیقت در همه بنی بشر قابل تطبیق می باشد که در آنصورت پیروان آیینهای هندی، بودیزم، یهودی، مسیحیت و اسلام و غیره را دربر میگیرد.

یونگ و نوشته های او در قضایا و تیوری های روانی یکی از با ارزش ترین مسایل تحقیقی میباشد که در حقیقت نبض حالات روانی را که در اعمال روان انسانی ریشه دارد همه را برملا ساخته است. از جمله محققان و دانشمندان افغانستان روان شاد استاد دکتور سید بهاء الدین مجروح رساله یی را بنام «اژدهای خودی» با استفاده از نظریات یونگ نوشته است که از کار های ارزنده بشمار می آید. قرار معلوم کتاب استاد مجروح بزبان فرانسوی نیز ترجمه شده است.

مرگ را از نگاه روانی هم مسلمان و هم نصارا به خوشی استقبال مینمایند و در میان مسلمانان مثلاً حضرت جلال الدین رومی به خوشی میگوید که «وقتی که مرگ بر من بیاید روز عروسی من است»، از جانب دیگر سلطان ولد فرزند حضرت مولانا درباره وصیت شیخ صلاح الدین زرکوب جانشین مولانای بلخ می گوید، که وصیت کرده بود آیین عزا داری در جنازه او بعمل نیاید و او را با ساز و رقص بخاک بسپارند:

شیخ فرمود در جنازه من
 دهل آرید و کوس با دف و چنگ
 سوی گورم برید رقص کنان
 خوش و شادان و مست و دست افشان

تا بدانند کاولیای خدا
شاد و خندان روند سوی لقا
مرگ شان عیش و عشرت و سور است
جای شان خلد عدن پر حور است

نشان مرد مومن با تو گوئیم
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

این حقیقت را درباره یکی از مجاهدان وارسته فاریاب شادروان
انجینر حفیظ الله رحیق که از دوستان من و قاضی صاحب مستضعف
بود از زبان پسرانش نقل میکنند که در وقت مرگ تبسم بر لب داشت
و با دیدن پسرش جان را با چهره متبسم به جان آفرین بخشید.
در بسی جایها مسلمانان از مرگ استقبال کرده اند، در کتاب «پیر
خرابات» زیر عنوان «وصیت نامه» چنین آمده:

به تابوتی از چوب تاکم کنید
براه خرابات خاکم کنید
به آب خرابات غسل دهید
پس آنگاه بر دوش مستم نهید

مریزید بر گور من جز شراب
 میارید در ماتمم جز رباب
 ولیکن بشرطی که در مرگ من
 ننالد بجز مُطرب و چنگ زن

پوهاند استاد محد رحیم الهام سخنور و دانشی و فرهنگی مرد بلند
 آوازه کشور وصیت نامهٔ زیبای در این ارتباط سروده است که
 میگوید:

مرا روزیکه جان از تن بر آید
 ز برگ گل کفن دوزید بر من
 به اشک عاشقانم تن بشوئید
 بپای گل مرا سازید مدفن
 که تا بر قبر من بلبل بخواند
 بجز دیوانه گان کس را نباید
 که بر طرف مزار ما بیاید
 اگر گیرم که آید هوشیاری
 بگوئیدش که دیر آنجا نیاید
 که رمز عشق را عاقل نداند
 بروی قبر من سروی نشانید

که قمری بر فرازش لانه سازد
 بپای قبر من مطرب گمارید
 که ساز غم بخورسندی نوازد
 شود کز دین غم دیرین براید
 گر از باران و باد افتید مزارم
 به ترمیمش کسی همت نیارید
 و گر بیرون شود ذریاتم از گور
 بهر رنگی که باشد واگذارید
 که ذراتم هوا بیرون فشاند
 بروی دشت یا بر صخره کوه
 غبار قلب پر خونم نشیند
 به گاه نوبهاران از غبارم
 برآید لاله و دلبر بچیند
 بروی سینه ام برگی خلاند

در افغانستان پیروان حضرت بیدل، به مناسبت وفات او عرس بیدل
 برپا میدارند که در حقیقت مفهوم استقبال از مرگ را میرساند.
 میگویند وقتی عبدالولی عزلت یکی از شاگردان ابوالمعانی بیدل
 یکسال بعد به مزارش تشریف برده دیوانش را به تفال باز میکند که

آیا بیدل^(ح) از آمدن من خبردار است یا خیر، میدانید در جوابش چه می‌براید؟ پیش از همه این بیت بیدل^(ح) در پیش دیده گانش قرار می‌گیرد:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم
که بر خاکم بیایی و من مرده باشم

کلمه سلوک در اصطلاحات تصوف و عرفان بسیار زیاد استعمال می‌گردد، که صوفیان آنرا بمعنی طلب تقرب به حضرت خداوند^(ج) معنی مینمایند. شکل رسیدن سالک را بمرحله عالی بدو شکل میدانیم، یکی از طریق ریاضت و زهد و تقوی و دیگری بدون طی طریق خداوند^(ج) سالک را بمقصد میرساند.

ولی طریقت پیشگان در حالات عادی باید راه های مخصوص را بپیمایند و طور نمونه یکی از آن راه ها را به سه مرحله تقسیم کرده اند، تخلیه، تحلیه و تجلیه.

۱- تخلیه: اینکه سالک خود را از مشاغل دنیایی فارغ می سازد؛

۲- تحلیه: حلاوت ایمان و علم برایش پیدا می شود و به معرفت می پیوندد، گویا اینکه در زیر لباس زهد قرار می‌گیرد؛

۳- تجلیه: که مرحله سوم می باشد، درجه تجلی، فنا فی الله، وحدت الوجود و مقام وحدت الشهودی، و از نظر ابن عربی تجلی ذات، تجلی صفات و تجلی افعال آمده است.

روشهای تصوّفی هر یک بذات خود راه ها و اصولها دارند و اختلافات زیاد در بین آنها دیده می شود و هر صوفی راه و طریقه خود را در پیش میگیرد. مثلاً در یکی از طریقه های صوفیه مراحل را به هفت مرحله تقسیم مینمایند که اولی آن «کشف القبور» است. در یکی از طریقه های دیگر این شعر را آورده اند که در آن ده شرط آمده است:

خواهی که شود دل تو چون آینه
ده چیز برون کُن از درونِ سینه
حرص و غضب و بغض و دروغ و غیبت
بُخل و حسد و کبر و ریا و کینه

در اسلام صوفی عموماً، صاحبان، راهنمایان و مرشدان را جهت راهنمایی خود انتخاب مینمایند و لسان الغیب حافظ درین باره میگوید.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

و یا:

بی پیر مرو تو در خرابات

هرچند، سکندر زمانی

حضرت حافظ خودش صاحب پیری بوده که وی را بنام قوام الدین پنجشیری سمرقندی گویند و حافظ بدان سبب گفتنی هایی دربارهٔ تورکان دارد:

تورکان پارسی گو بخشدگان عمرند

ساقی بده بشارت، پیران پارسارا

هر کسیکه با هر نیتی کتاب حافظ را بکشد، در میان غزلهای وی نکته هایی را می یابد که به نیت او هماهنگی دارد و حقیقتاً رایج ترین کتاب، خصوصاً در تصوف در میان دری زبانان کلیات حافظ است. و بقرار فرمودهٔ شادروان استاد خلیلی آن مبارز مرد نستوه وطن شاید در خانه یی قرآن مبارک یافت نشود ولی دیوان حافظ در آن موجود خواهد بود.

قبلاً متذکر شدیم که مسلمانان تصوف را به معنای پشیمینه پوشی و یا به اصطلاح پاک شدن انسان از خواهشات نفسانی میدانند و مجازاً اعمال و کردار آنها را تصوف نامیده اند و ریشهٔ تصوف را از صوف

میدانند، گویا از پشمینه پوشی صوفی بمقام میرسد ولی شاعر صوفی
این را بصراحت رد مینماید:

اگر با پشم کس درویش بودی
رئیس خرقه پوشان میش بودی

مولانا به این مطلب چنین اشاره دارد:
صوفی آن باشد که شد صفوت طلب
نه لباس صوف و خیاطی و دب

روانشاد استاد صلاح الدین سلجوقی در کتاب «افکار شاعر» و عدّه
دیگر موضوع پشمینه پوشی را رد نموده و میگویند که اصلاً کلمه
صوفی از «تیا سوفی» (خدا دوستی) آمده و مسلمانان آنرا معرب کرده
و صوفی ساخته اند.

در میان مسلمانان یک تعداد هستند که میخواهند خود صوفی خود
باشند و در پی رهبر نمیگردند که آنان را به اسم «ویسی» گویند، که
منظور از روش خیرالتابعین ویس قرنی^(رض) میباشد.

من اگر رندم، اگر شیخ چه کارم با کس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

و در خصوص مسیحیان آوردیم که یک عده از مسایل و قیود حیاتی خود را دور می سازند که از آنان در میان شرقیان بنام زاهد خشک می شناسند:

زاهدی در پلاس پوشی نیست

زاهد پاک باش و اطلس پوش

در بالا مراحل تخلیه، تحلیه و تجلیه ذکر گردید، اصلاً در تصوّف اول زهد، در وسط معرفت و در اخیر فنا میباشد که اساساً از اصحاب صفه منشاء گرفته است. این اصحاب صفه بشمول ابو هریره که صاحب زهد و تقوی و ریاضت بود از روز جزا می ترسیدند و از آنست که در ریاضت کشی مصروف بودند.

اما مرحله دومی بعد از شهادت حضرت امام حسین که شهادت او یک فتنه بزرگ بود، صوفیان به اوج رسیدن این فاجعه و فتنه را دیدند، تصوّف را اوج دادند و ترس و واهمه بر صوفیان غلبه کرد، درین وقت چون موضوع تصوّف اوج گرفت، این وضع به جانب مصر سرایت نمود، و از اینکه مردم مصر از نگاه فرهنگ سابقه زیاد داشتند، بناءً آنان از مراحل ریاضت و صوفیگری به مرحله عرفان و معرفت رسیدند.

به تعقیب آن طریقه مشهوری را به نام صوفیه شاذلیه به میان آوردند که یکی از آخرین پیروان آن طریقه در دهه هشتاد عیسوی، به نام رشاد خلیفه بعد از دعوی نبوت توسط اشخاص نامعلوم غالباً مسلمانان شهر توسان اریزونا کشته شد و در ترکیه وقت خلافت تورکان در میان ینی چریان طریقه ینی به نام بکتاشیه به وجود آمد که در پهلوی مولویه به شکل دیگری تمرین میگردید.

تصّوف در تورکستان و خراسان

دانشمند ارجمند و سخت عزیز استاد شرعی جوزجانی که کتاب تصوّفش را در یکی از شهرهای تورکستان به قوّت ارواح پیرهای تورکستان به رشته تحریر درآورده است و در آن سرزمینها خصوصاً در سمرقند و بخارا خواجگان و پیران طریقت سالها حکومت معنوی داشتند، از آن سبب زیباییهایی در نوشته های شان نمایان و هویدا میگردد.

از لحاظ تقسیمات جغرافیایی مناطق تورک نشین که در آنها بزرگان زیاد طریقت سر برآورده اند، در چهار قسمت بزرگ آن قرار دارند. تورکستان شرقی که تورکان اویغور در چین و تبت حیات بسر می برند تورکستان بگونه مهد تمدن شرق پذیرفته شده، حکام بزرگی چون کوشان شاهان، یفتلیان، توکیوها یا ترکان گوگ تورک یا

تورکان آسمانی که برای اولین بار اسم تورک در تاریخ به ایشان اطلاق میگردد، تگین شاهان، کابل شاهان، غوریان و شارهای بامیان در ریشه با همین اویغورها، یا هونها ارتباط خونی دارند در عصر کوشانیان بویژه در زمان فرمانروای بزرگ ایشان کنشکا (گونش شاه) بودیزیم پیشرفت زیادی کرده بود و در دوره اسلامی دانشمندان بزرگی چون محمود کاشغری مؤلف کتاب علمی لینگویستیک بزرگ «دیوان لغات الترک» و شاعر بزرگ یوسف خاص حاجب مؤلف اثر جاویدان «قوتادغو بیلک» (دانش رسیدن به سعادت) که ادبیات شناسان آن را شاهنامه تورکی میگویند و دیگران در تکامل و حمایه زبان تورکی، درین سرزمین به کار و ایجاد علمی و ادبی پرداخته اند.

تورکستان صغیر، عبارت از ساحه شمال افغانستان از حدود هرات تا بدخشان می باشد که تا پنجاه سال پیش در همه کتب و تواریخ و اسناد بنام تورکستان صغیر یا تورکستان افغانی یاد شده است. عارف بزرگ جهان اسلام مولانای روم ثم بلخی که به طایفه قانقلی قرلق ارتباط می یابد، از همین تورکستان صغیر سر برآورده، ابراهیم ادهم، ابو حنیفه کوچک به لقب ابو جعفر هندوانی، شاه مشرب ولی، امیر خسرو دهلوی و صد ها عارف و صوفی به این مناطق تورکستان

ارتباط دارند و امیر حسینی سادات غوری که در حلقات صوفیان کمتر شهرت دارد نیز زادهٔ تورکستان می باشد.

تورکستان از سرحد اویغورستان آغاز و تا سواحل دریای کسپین امتداد دارد. و خواجه های بزرگوار و هزاران عارف و عابد و امام های دین مبین اسلام از آنجا سر برآورده اند. حضرت امام بخاری، امام ترمذی، امام ابومنصور ماتریدی سمرقندی، خواجه احد یسوی پیر تورکستان همینگونه ابوسعید ابوالخیر، پیر نقشبند خواجه بهاءالدین، خواجه پارسای ولی و خواجه عیدالله احرار از نامداران عارفان و صوفیان آن دیار اند.

در تورکستان غربی که از تورکمنستان آغاز و تا استانبول که در خاک اروپا قرار دارد دوام مینماید. طریقه های مولویه و بکتاشیه بوجود آمده است.

استاد دانشمند شرعی جوزجانی در مورد طریقهٔ مولویه بحث بسیار جالب دارد که باید به کتاب «تصوّف و انسان» جهت معلومات مزید مراجعه گردد.

بنام خراسان ما حدود چهار شهر عمده و بزرگ مثل مرو و بلخ بامی، هرات باستان و نیشاپور را میشناسیم. چیزی بنام خراسان، کوشان شاهان، یفتلیان و کابلشاهان وجود نداشت، طوریکه از نامش پیداست

کابل شاه یعنی پادشاه کابل است. در زمان سلطان محمود کبیر
 شهنشاه بزرگ مشرق زمین پایتختش غزنه یا عروس البلاد بود و
 خراسان بیشتر به حدود مرو و بلخ، هرات و نیشاپور اطلاق میشد و این
 نام قرار آگاهیهای تاریخی در زمان حکمروایی عربها بیشتر معمول
 میشود، قتیبه بن مسلم سردار ستمگر عرب، نصر بن سیار در زمان
 امویان و ابومسلم خراسانی که اصلاً مروزی است در زمان عباسیان
 ولایت خراسان داشته است که بعدها بوسیله ابوجعفر منصور دوانقی
 خلیفه دوم عباس به شهادت رسانیده میشود، در باره خراسان
 فخرالدین اسعد گورگانی در منظومه ویس و رامین چنین میگوید:

خراسان ره بود کز وی خور آسد

خراسان جایی طلوع آفتاب است

بهر حال در مناطق خراسان بایزید بسطامی، شیخ ابوالحسن خرقانی،
 فریدالدین عطار نیشاپوری، حضرت خواجه معین الدین چشتی و
 حضرت خواجه عبدالله انصاری، حضرت جامی و یک تعداد دیگر را
 می شناسیم، که در زمان حیات این بزرگواران مناطق همه زیر تسلط
 شهنشاهان تورک بود و هر یک از شهriاران دایم در خدمت شان
 بودند.

و اما در سرزمین های دیگر شرق که جمله حکام از اهل تورک بودند، متصوّفین و عرفای شان از حساب بیرون می باشد، که یک تعداد از آنان را استاد شرعی گرامی با روش و طریقه های عبادات شان شرح داده است.

زمانیکه از دو دوره اول تصّوف، یعنی دوره اصحاب صفه و شهادت حضرت امام حسین^(رض) و نفوذ تصّوف در مصر، تصّوف و عرفان تا جاییکه امکان داشت تکوین پیدا کرد، بعد از آن تصّوف در سرزمین های خراسان و تورکستان گسترش پیدا کرد و بقا و انکشاف آن بصورت طبیعی رشد و مراحل زهد و معرفت و بقا بشکل منظم پیش رفت، و در حقیقت تصّوف از عربستان به مصر و بعداً به خراسان و تورکستان راه یافت که جنبه جغرافیایی را بخود گرفت.

از اینکه در سرزمینهای خراسان و محلات دیگر تصّوف پیشرفت نمود، دلیل آن بود که اولاً مردم آن سرزمین پیش از اسلام ارتباط و پیوستگی خاص به آیین بودیزم داشتند و در قسمت فلسفه های مذهبی و تصّوفی هندیها، مردم زیر تأثیر آنان قرار داشتند، چنانچه اگر درباره صوفیزم و عرفان مردم هند توجه شود و به تاریخ آن دقت گردد راه پیماییهای عارفان و صوفیان اگر چندیکه مختلف باشد، در مقام وحدت الوجودی با اسلام یکی می شود.

شهزاده داراشکوه تیموری که بعضاً او را به نسبت اینکه پیرو طریقه شریفه (سید عبدالقادر گیلانی^(ح)) بنام قادریه بود، «قادری» میگویند، برای اولین بار اوینی شاده کتاب مذهبی هندوان از زبان سنسکریت به زبان دری ترجمه نمود، فلسفه آیین هندوان را با اسلام مقایسه کرد و چون زبان هندی را بخوبی میدانست، با ارتباط بزرگان و فلاسفه هند بعد از بحثها و تبادل افکار، کتابی را به عنوان «مجمع البحرین» نوشت که درباره آن چنین میفرماید:

«بعد از دریافت حقیقه الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و فایز گشتن به این عطیه عظمی، در صدد آن شد که درک کنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضی از کاملان ایشان که به نهایت ریاضت و ادراک و فهمیدگی و غایت تصوّف و خدا یابی و سنجیدگی رسیده بودند، مکرر صحبت داشته و گفتگو نمود و جز اختلاف لفظی، دریافت و شناخت تفاوتی ندید. از این جهت، سخنان فریقین را تطبیق داد و بعضی از سخنان، که طالب حق را دانستن آن ناگزیر و سودمند است، فراهم آورده، رساله یی ترتیب داد و چون مجمع حقایق و معارف دو طایفه حق شناس بود. مجمع البحرین مرسوم گردانیده.»



شہزادہ محمد دارا شکوہ

دارا شکوه یکی از بنیان مسلم عرفان تطبیقی شناخته شده است. متذکر باید شد که آیین بودایی اگرچه ظاهراً جایش را به اسلام گذاشته است، ولی اثرات روانی آن تا کنون هم بر مردم خراسان و مناطق دیگر احساس می‌گردد.

حبذا هند، کعبه حاجات

خاصه یاران عافیت جو را

هر که شد مستطیع فضل و هنر

رفتن هند واجب است او را

«فیاض»

امیر خسرو بلخی ثم دهلوی که پدران‌ش از نارین یا لاچین دیروزی است و نارین را امروز بغلط و بگونه نادرست نهرین می نویسند و می خوانند یکی از طوایف و عشایر بومی تورک است که پیش از آمدن مغولان در افغانستان در نارین امروزی و مناطق دیگر قه غن زمین میزیستند، امیر خسرو دهلوی یکی از بزرگترین ریاضت کشان در هند می باشد، که با مرشد خود نظام الدین اولیاء، در سرزمین سحرآمیز هند کارستانی را انجام دادند که تاریخ تصوف در هند را بدون ذکر نام ایشان نمیتوان تکمیل کرد.

خواجه نظام الدین اولیاء تا حدی به امیر خسرو دهلوی گرویده و وابسته بوده است که در باره وی اینگونه می نویسد:

از برای ترک تورکان اره بر تارک نهند
 ترک تارک گیرم و اما نگیرم ترک تورک

او میفرماید خداوندا هرکس در روز قیامت بدربار تو چیزی را دستاویز می نماید ولی من سوز سینه این تورک را به تو دستاویز میکنم.

دارا شکوه همانندیها و همگونیهایی را در میان عرفان مسلمانان و هندوان در کتابهای اوپنی شادده دریافته است.

قراریکه گفته آمدیم مردم خراسان و تورکستان زمین با مردم هند ارتباطات زیاد از طریق همزیستیها، تأثیرات مذهبی و روانی داشتند، ولی در سده شانزدهم میلادی دوره جلال الدین اکبر نواسه بابر شاه را دوره طلایی فرهنگ هند- تورکستان و خراسان دانسته اند که در پنجاه سال حکومتش بسی رویداد های عرفانی و فلسفی رُخ داد و اکبر در اتحاد آیینهای آن روزه سرزمین جادویی هند سخت کوشید و با مشوره علمای بزرگ دوره خود دینی را تهیه دیده و نام آنرا «دین الهی» گذاشت که مردم هند در نهایت درجه آنرا تقدیر و ستوده اند.

پیشتر از همه دانشی و فرهنگی مردان و سخنوران وقت را برای گرایش به آن دعوت نمودند، عرفی شیرازی از سخنوران سخت گرامی ن عصر در مورد چگونه گی ایندین جدید الهی چنین میگوید:

چنان بانیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

هدف از این دین جدید صلح کل بود، صلح را همه مردمان و پیروان مذاهب و ادیان مروج هندوستان از زردشتی، هندوئیزم و بودیزم گرفته تا یهودیت، مسیحیت و اسلام چیزهایی در آن راه یافته بود.

در دوران حکومت جهانگیر امپراتور تیموری، در مورد عرفان اسلامی و هندی پیشرفت های خوبی صورت گرفت، پیر سلیم چشتی یکی از آن بزرگان عرفان بود که جهانگیر به وی ارادت داشت. و نام اصلی جهانگیر هم سلیم است، بعد از اینکه به پادشاهی میرسد به نورالدین محمد جهانگیر بلند آوازه میگردد، میگویند ملکه جلال الدین محمد اکبر امپراتور هندوستان مادر جهانگیر در آغاز صاحب فرزند نمی شد از این موضوع به جناب پیر سلیم چشتی اطلاع میدهند او یک دانه سیب تازه را به امپراتور هند میدهد و برایش میگوید آنرا دو نیم کن یکی را خودت بخور و دیگرش را به ملکه بده تا او تناول

نماید، انشاءالله صاحب فرزند خواهی شد، بعداً ملکه حامله میشود، شهزاده را که میزاید نام آنرا سلیم می گذارند، جهانگیر در اول طوریکه گفتیم به شهزاده سلیم بلند آوازه بود بعدها به جهانگیر ملقب میگردد و مثل «یک سیب دو نیم» از همین گفته پیر سلیم چشتی گرفته شده است.

درهمین دوران تیموریان هند بود که هر صاحبدلی در هر گوشه یی که بود رُخ به هند کرد و امتزاج آیینها به میان آمد و افکار عرفان هندی و اسلامی بسی مسایل را از حالت تعصب به حالت حُسن تفاهم در آورد. در آن وقت صایب تبریزی که از تورکان پارسی گوی و قهرمان سبک هند است، میگفت:

رو به هند آوردن صاحبدلان از بهر چیست
روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند

نا گفته نماند که شاه جهان تیموری شخصاً همراه با فرزندانش دارا شکوه و جهان آرا بیگم از مریدان ملا شاه بدخشی بودند. دارا شکوه چون بمانند اجدادش نبوغ فکری داشت و در عرفان اسلامی و هندی و مقایسه و تحلیل هر دو کارستانی را بمیان آورد که تاریخ عرفان و فلسفه را یکباره زنده ساخت و نامش تا کنون ورد زبان قاطبه عارفان و صوفیان می باشد.

اتفاق بسیار عالی و نیکوست که اولادهٔ امیر تیمور صاحبقران در افغانستان در هرات باستان دورهٔ روشنگری شرق را بنیادگزاری میکنند و اولادهٔ دیگر تیمور صاحبقران و جهانکشا در نیم قارهٔ هند یا آن سرزمین پر نفوس دنیا را از نگاه عرفان به تحلیل میگیرد که مایهٔ افتخار تورکستان، افغانستان و ایران می باشد.

اگرچه شهزاده دارا شکوه را برادرش محی الدین اورنگ زیب عالمگیر از میان برداشت، ولی این عمل ناجایز او به نسبت جاه طلبی و رسیدن به مقامات امپراتوری نبود، بلکه تضاد فلسفی و دینی بود. زیرا داراشکوه مردی خردمند، عارف بزرگ، فیلسوف بلند پایه و عالم متبحر و صاحب نبوغ فکری بود. او برای دریافت راز آمیزش های معنوی بنی بشر، مخصوصاً هندی و اسلامی تلاش میکرد و آرزو داشت که در آن سرزمین پر نفوس مسلمانان و هندوان و پیروان آیین های دیگر همه حیات مشترک صلح آمیز داشته باشند.

ولی محی الدین اورنگ زیب، یکی از سرسخت ترین مسلمانان جهان بود که در راه شریعت اسلامی، پیشرفت دین اسلام و استحکام در نیم قارهٔ هند میکوشید و صدها کتاب دینی بشمول فتاوی عالمگیری را از طریق علما به تألیف گرفت. اورنگ زیب عالمگیر را در عالم اسلام بنام امام نهم اسلام می شناسند. و او را بنام امپراتور

مرتاض لقب داده اند، میگویند به نسبت سخت گیری و ضیق شدن شرایط زنده گی برای هنرمندان به ویژه اهل غنا و موسیقی آنان وقتی بطریق مظاهره راهپیمایی را در جاده یی که مشرب به قصر امپراتور بود براه انداخته و آواز غم انگیز سازها را به تماشا گرفتند، این آواز و صدای ایشان بگوش اورنگزیب امپراتور هندوستان رسید او از اطرافیاناش جویای حال شد، گفتند جنازه موسیقی را برداشته اند و آنرا به سوی قبرستان می برند، میدانید اورنگزیب در خطاب به ایشان در جواب چه میگوید، برای آنان بگویید که زودتر ببرند!

در قسمت شهزاده داراشکوه که نام گرامی آن دایم ورد زبان عارفان می باشد، دانشمندی به اسم داریوش شایگان چنین آورده است: «داراشکوه بفرست دریافت که تفکر پیچیده هند به رغم اساطیر آن و بت پرستی ظاهریش تفکری است بغایت عرفانی و در نهایت توحیدی و چون اسلام به وحدت الوجود اعتقاد دارد، بنابراین در کنه میان این دو راه حقیقت اختلافی نیست، و اگر هم بالفرض افتراقی باشد، ناشی از الفاظ و برداشت ویژه یی است که هر یک از این دو دیانت از مبدأ دارند.» (ص ۱۹۷، ایران نامه، سال هشتم، شماره ۲)

داریوش شایگان علاوه میدارد که: «داراشکوه به فرست میداند که دو آیین هندو و اسلام دارای ساختمانیه همگونند.» (ص ۲۰۷ همان کتاب)

جز فلاطون خم نشین شراب
سر حکمت بما که گوید باز

طبعاً واضح است که اساسات دین اسلام از نگاه عقیده اسلامی با
اساسات هندی و بودایی فرق های اساسی دارد و منظور دانشمند
ارجمند شایگان، همگونیهای فلسفی، عرفانی و نهایت کار های بشری
می باشد.

من این حدیث نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که توانی

تصوف و انسان

سالتها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
«حافظ شیرازی»

نوشته های استاد دانشمند پروفسور دکتور شرعی جوزجانی را در
هر مورد و ساحات مختلف دیده و خوانده ام، اما در خصوص تصوّف
و ارتباط آن با انسان که از کار های بس دشوار بود، کمتر بمشاهده
گرفته ام. خواندن کتاب «تصوّف و انسان»، انسان را بوجد می آورد و

احساساتش را در تصوّف قوی تر می سازد، که ناگزیر باید نوشته طولانی گردد:

کار من و تو بدین درازی
کوتاه کنم که نیست بازی
بس فواید هست غیر از این و لیک
از درازی خایفم ای یار نیک

مقدمه طولانی که در باب صوفیان در آفاق و انفس تحریر یافت، البته در رابطه کتاب «تصوّف و انسان» تألیف استاد دکتور شرعی جوزجانی بود تا در اطراف نوشته نهایت عالی و پُر کیف او که بزبان شیوای تورکی اوزبیکی تحریر و بچاپ رسیده است، چند حرفی گفته شود.

اگرچه سالها پیش در کابل کتابی به عنوان (طریقه خواجهگان) بطبع رسانیده بودند، ولی این کتاب که در ذات خود در افغانستان کم نظیر می باشد، و بار اول درباره تصوّف با شرح و بسط خوب تنظیم و تصنیف گردیده و شاید هم در اوزبیکستان کتاب کمیابی باشد که بعد از هفتاد سال مردمان آن دیار مسلمان نشین بدان روبرو شده باشند. طوری که مولف یادآور شده، این اثر به سال ۲۰۰۱ در تاشکند به خط کریل در (۱۰۰۰) نسخه به طبع رسیده است.

انسان و ارتباط او با تصوّف، در ذات خود یک ابتکار و نوآوری و موضوعی است که از عهده نوشتن پیرامون آن فقط محقق پرکاری چون استاد شرعی می تواند بدر آید، چونکه حافظ گفته است:

وجود ما معماییست حافظ

که تحقیقش فسون است و فسانه

حقیقتاً نوشتن درباره انسان کاری بس دشوار است و روانشناسان هم به این موضوع واقف می باشند که هر انسان خاصیت و افکار خاص و مشخص خود را دارد و چون در تولد و مردن همه انسانها در یک ردیف قرار می گیرند، سوالی وجود ندارد، مگر از تولد تا واپسین روز حیات در زندگی، مشقت های بزرگ، شادیهها، زجرها، خوشیهها، درس خوانیهها، کارهای شاقه، ازدواج کردن، صاحب اولاد گردیدن، به سیاست داخل شدن، تشویشها برای دوام زندگی همه و همه تفاوتهایی می باشد که باید در آن تعمق گردد. عنوان «تصوّف و انسان» فقط ارتباط خاص به روانشناسی دارد، زیرا بشر بگفته روانشاد استاد خلیلی از روز تولد تا مرگ محتاج به همه چیز است و از آن است که انسانها طوریکه در صفحات پیشتر ذکر گردید مرگ را به خوشی استقبال مینمایند.

کار دنیا بس که مشکل بود عقبی ریختند
 وعده امروز خون شد رنگ فردا ریختند

دکتور شرعی جوزجانی در متن کتاب، متصوفان و عرفا و هر یک از طریقتها را به صورت علیحده شرح داده است و تا جاییکه در آن نوشته تعمق گردید، هر عارف و صوفی راه خود را دارد. چونکه در میان انسانها تیوریهایی وجود دارد که عنوانش را، «اختلافات فردی» گذاشته اند که روانشناسان دایم در تلاش کشفیات آن معماها می باشند. از آن سبب باید بگوییم که هر صوفی و هر عارف با آنکه به طریقه یی ارتباط داشته باشد، در راه خود روان می باشد.

در متن کتاب «تصوف و انسان» دکتور شرعی جوزجانی میخوانیم که درباره خواجه احمد یسوی که گاهی او را پیر تورکستان و دو پیر دیگر نقشبندی و احرار را نیز بدان لقب یاد مینمایند تبصره ها داشته و به معرفی میگیرد. مثلاً درباره طریقه شریفه خواجهگان که خاستگاه آن تورکستان میباشد، میگوید که امام ربانی مجدد الف ثانی از اهل حضرت عمر فاروق است، روش و طریقه نقشبندی را پذیرفته با وجود آنکه طریقه شریفه چشتیه را در هند بخوبی مطالعه کرده و ضمناً با حضرت محمد باقی بالله پیوند معنوی داشته است. بالاخره خود آن بزرگ مرد، راهی را بخود گرفت و طریقه ای را ایجاد نمود که آنرا

طریقهٔ مجددیه گویند. و این موضوع معنی آنرا میدهد که هر صوفی و عارفی براه خود روان می باشد که راه عمومی شان یکی و در فروعات مستقل می باشند.

حضرت مجدد الف ثانی احمد سرهندی فرزند شیخ عبدالاحد سرهندی فرزند شیخ زین العابدین و ... فرزند حضرت عبدالله^(رض) فرزند امیرالمومنین عمر فاروق^(رض) میباشد:

دمید نور الهی ز سینه خاور

عیان شد از دل سرهند فیض فارانی

ز پرتو خلف الصدق عمر فاروق

دوباره گشت شبستان هند نورانی

«خلیلی»

دکتر شعیب مجددی، طریقهٔ شریفهٔ مجددیه را بنام «طریقهٔ نقشبندیهٔ مجددیه» آورده و او گفته که: «این سلسله اول بنام حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی بنام «خواجگان» مشهور شد... این طریقهٔ عالیہ را سید امیر کلال^(رح) به حضرت خواجه محمد بهاءالدین نقشبند^(رح) تلقین کردند و بنام نقشبندیه شهرت حاصل نمود.» (ص ۷۵ امام ربانی..)

جناب آقای دکتر شعیب علاوه میدارد که: «مبنای طریقه نقشبندیه بر پایه عمل به یازده کلمه و قاعده صوفیه میباشد، هشت کلمه از شیخ عبدالخالق غجدوانی و سه کلمه از محمد بهاءالدین نقشبند نقل شده و چنین میباشد: ۱- هوش در دم، ۲- نظر بر قدم، ۳- سفر در وطن، ۴- خلوت در انجمن، ۵- یاد کرد، ۶- بازگشت، ۷- نگاه داشت، ۸- یاد داشت، ۹- الوقوف الزمانی، ۱۰- الوقوف العددی، ۱۱- الوقوف القلبی.» (ص ۹۲ امام ربانی)

از همین فعالیت‌های حضرات باقی بالله و شیخ احمد سرهندی می باشد که عرفان و تصوّف تورکستان در خاک پهناور هندوستان رواج بسیار سریع کرد. شادروان استاد خلیلی درباره حضرت امام ربانی قصیده‌ی دارد که دو بیت آنرا می آوریم:

سپهر مرتبه ذاتی که الف ثانی را
مجدد است و خودش در زمانه لا ثانی
دمید نور الهی ز سینه خاور
عیان شد از دل سرهند فیض فارانی

دکتر شرعی جوزجانی، در قسمت پیوند تصوّف با انسانها چنین میفرماید: «اسلام تصوّفی اساساً قرآن کریم‌دن سر چشمه آلگن بولسه هم، افلاطون و نیوپلوتینیزیم، شونینگ دیک هند عرفانی یونه لیشلری

بیلن هم کینگ کولمده اوچره شگن، شونینگ دیک عیسویت عرفانی تعلیماتی بیلن هم علاقه ده بولکن.» (ص ۱۵۴، تصوّف و انسان)

در همه ادیان، زبانها، فرهنگها، مناطق مختلف جغرافیایی، نظامهای مختلف سیاسی و غیره بحث بر سر انسان هاست. و چون یک انسان با انسان دیگر تفاوت دارد، بدان مطلب یکی از علمای امریکایی گفته بود، در نظامها، نظام سوسیالیستی سعی میدارد تا مشابهت‌ها را در میان انسانها پیدا کند، ولی در نظامهای دموکراسی زیاده تر اختلافات مطالعه میگردد و از آن است که میگویند: «اختلافات فردی» و چنانچه بعد از مطالعه کتاب استاد شرعی معلوم میشود اختلافات فردی کاملاً در هر حال بر صوفیان و طریقه‌های شان دارای نقش میباشد.

استاد شرعی در کتاب «تصوّف و انسان» خواسته است تا تمام مسایل اساسی و عمده تصوّف و عرفان را بصورت خلاصه و به طرز قلیل اللفظ کثیرالمعنی بنویسد.

در عناوین اولیه، درباره تصوّف و عرفان و معنیهای آنها، شرح مختصر داده شده است و چون نویسنده گرامی در زبان و ادبیات عربی تسلط دارد و صاحب صلاحیت می باشد، بسی از اصطلاحات را از عربی به زبان شیوای تورکی اوزبکی بصورت ساده و عام فهم ترجمه و بیان داشته است.

در فصل بعدی، طریقه های شریفه کبرویه، قادریه، سهروردیه، چشتیه، مولویه، یسویه، نقشبندیه، مجددیه و فلسفه وحدت الوجودیه ابن عربی را شرح و بسط خوب داده است.

باریک اندیشی استاد شرعی در آن است که اولاً مثل اکثر نویسندگان، طریقه های نقشبندیه، یسویه و مجددیه را که دارای سرچشمه مشترک می باشند، در یک ردیف قرار میدهد و بعداً تفکیک قایل می شود.

چونکه خواجه احمد یسوی در تورکستان زمین مؤسس طریقه یسویه و درین راه صوفی پیشقدم بود. و خواجه بهاءالدین یا پیر بلاگردان و یا پیر نقشبند با خواجه عییدالله احرار و عارف ربانی شیخ احمد سرهندی احیاء کنندگان طریقه خواجگان و پیشقدم گفته می شوند. ولی در همه حال جمله را طریقه نقشبندیه بنام خواجه بهاءالدین نسبت میدهند و به آن نقشبندیه میگویند، استاد شرعی خواجه نقشبند را مؤسس این طریقت قلمداد کرده است.

این طریقه شریفه را بزرگانی چون خواجه احرار ولی، خواجه پارسای ولی، مخدوم اعظم، مولانا عبدالرحمن جامی، حضرت باقی بالله و احمد سرهندی جهان شمول ساخته اند. و اینک دکتور شرعی جوزجانی با توانایی که داشته هر یک از بزرگان متذکره بالا را که

طریقه بی ساختند، علیحده تفکیک و صورت و روش تصوّفی شان را توضیح کرده است.

طوریکه گفته آمد سالها پیش در کابل کتابی را به عنوان «طریقه خواجگان» خوانده بودم، ولی مشخصات نوشته استاد شرعی ساده تر و عام فهم تر بنظر میخورد، و یقیناً بهترین نوشته ها، همانست که عام فهم باشد.

حضرت لسان الغیب حافظ درباره وطن خواجگان چنین فرموده:

حافظ چو ترک غمزه تورکان نمی کنی

دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند

البته وجه تسمیه نقشبندیه را استاد شرعی بخوبی ادا کرده است. باز هم باید گفت که طریقه مذکور را بخاطری طریقه خواجگان هم میگویند که اتفاقاً اکثر بزرگان این طریقه در آغاز نام خود کلمه خواجه را داشته اند، در کشور ما و همسایه های آن، کلمات ایشان، سید، میر، آغا و خواجه استعمال زیاد دارد. سید و ایشان عموماً به اولاده حضرت سیدالمرسلین^(ص) از طریق بی بی فاطمة الزهرا^(رض) و دیگران از اولاده چهار یار کبار و کلمه «آغا» از جانب عوام به همه آنان اطلاق میگردد. قابل تذکر است که حضرات عبدالرحمن جامی

و امیر علیشیر نوایی، اگرچه نقشبندی می باشند، در جمله خواجهگان نمی آیند و پیروان خواجه گان گفته می شوند.

دکتور شرعی جوزجانی، بعد از شرح و معرفی روشهای تصوّفی، فصل دیگری را می آغازد که در آن نه تنها بعضی اشخاص عمده و مهم اهل تصوّف را بمانند: ابو زید دبوسی و نجم الدین کبرا به معرفی میگیرد، دیدگاه های آنان را در راه عرفان و تحلیل های تصوّفی، ارتباطات انسان ها را با خداوند و غیره در منصّه قضاوت و ارزیابی قرار میدهد و عارف را به این شکل می شناسد: «نجم الدین کبرا یاشلیگی دن سفرکه قیزیقب، کوپ اولکه لرنی کیزیب اوتیب، مصرکه باره دی، او بیر ده مشهور صوفی شیخ روز بیهان الوزان المصری بیلن ته نیشیب، اونگه ارادت قولینی بیره دی و اونینگ نظری آستیده آغیر ریاضت باسقیچلرینی باسیب اوته دی.» (ص ۱۴۸، تصوّف و انسان)

شیخ نجم الدین کبری آنچه با خود داشته، علاوهً از شیخ مصری که به او ارادت کرده چیزهایی را می اندوزد و با خود می آورد. مکرراً گفته می شود که از اینجاست که عارف با صوفی از محدودیت طریقه یک شخص بر آمده، بعد از مقایسه و مقابله، افکارش وسعت یافته و بمانند مجدد الف ثانی، بعد از اتفاقات دیدار و بهره برداری از باقی بالله روش خاص خود را ابلاغ میدارد.

در قسمت سوم کتاب «تصّوف و انسان» دکتر شرعی دربارهٔ شخصیت‌های فقیر، چون شاه مشرب ولی و غیره آگاهی‌های لازم داده و خواص و نشانه‌های زندگی فقیر گونهٔ آنان را به شناسایی می‌گیرد. این بحث واقعاً بسیار جالب و جذاب است. فقیران هر کدام داستان‌هایی دارند، و روش‌هایی دارند مختص بخودشان که باید علاقمندان تصّوف از آنها آگاه باشند.

در تاریخ حیات امیر حسینی سادات و ابراهیم ادهم می‌خوانیم که باعث جذب و کشششان در فقر، آهوان می‌باشند.

در تغییر حال روش حیاتی عارف بزرگ حضرت سنایی پیر لایخور و حضرت ابوالمعانی بیدل شاه کابلی اثر انداخته و در خصوص حضرت مولای روم نقش شمس تبریزی بحدی است که مولانا همه چیزش را از او میداند، چنانچه:

هیچ حلوا گز، نشد استاد کار
تا که شاگرد شکر بیزی نشد
هیچ ملایی نشد مولای روم
تا مرید شمس تبریزی نشد

شمس تبریزی که اصلش از تورکان آذر می‌باشد، در مسافرتها وقتی که اتاق‌های سرای مسافرین را به اجاره می‌گرفت، در وقت بیرون

برآمدن به دروازه قفل بزرگی را میزد، تا مردم فکر کنند که وی تاجر بزرگی است. در حالیکه بداخل اتاقش بجز یک بوریای کهنه چیزی دیگری نبود. و این است راه یک فقیر آزاده. برخلاف وی از غنی کشمیری آن سخنور آزاده و گرامی حکایت میکنند که وقتی خودش در منزل می بود دروازه خویش را بروی خود قفل میکرد اما وقتی که از خانه بیرون میرفت دروازه خویش را باز می گذاشت و آنرا قفل نمیکرد، یکی از دوستانش جوای چگونه گی موضوع از وی میشود در جواب میدانید برای چه میگوید؟ گران قیمت و قابل دستبرد دنیا من خودم هستم وقتی من نباشم این خانه و ثروت به چه کار می آید. یک زمانی حضرت خاتم الشعرا نورالدین عبدالرحمن جامی که از پیروان طریقه نقشبندیه بود از هرات آهنگ سفر تورکستان مینماید، تا مرشد خود حضرت خواجه احرار را زیارت نماید.

چون حضرت خواجه احرار شخص متمول و صاحب ثروت زیاد بود، به در خانه او مردمان زیاد می آمدند و غذا های خوب میخوردند. بعداً بخانه ها و یا سر کار خود برمیگشتند.

اتفاقاً حضرت جامی وقتی به خانه خواجه احرار میرسد که وقت خوردن غذا می باشد، حضرت خواجه احرار از خانه می برآید و به جامی میگوید که بنشیند و با مردم غذا بخورد. بعداً هر دو صحبت

خواهیم کرد. جامی میگوید که غذا نمی خورد و اگر امکان داشته باشد با شخص خواجه احرار غذا میخورد. خواجه میگوید بسیار خوب بیا با من، هردو میروند در کلبه فقیرانه خواجه احرار. خواجه احرار فوراً جامه خویش را از بدن دور می سازد، جامی می بیند، خواجه لباس ژولیده و محقر را در بدن دارد او به حیرت فرو می رود. بعداً خواجه میفرماید که بفرمایید غذا بخوریم، غذایش عبارت از چند توته نان خشکی بوده که به سختی خورده میشد و آنرا به آب نرم ساخته و بعداً بدهان می بردند.

جامی که خود صاحب‌دل بزرگ و عارف نامدار است. میداند که واقعاً روش فقر و مقام مرشدی حضرت احرار، چیز دیگری بوده، و همانطوریکه بر خواجه احرار اخلاص داشت، اخلاصمندتر میگردد. چنانچه بعداً کتاب «تحفة الاحرار» خود را به نام ایشان مسمی میکند و در آن میفرماید:

زد به جهان سکه شاهنشهی

کو کبـه فقر عبید اللهی

آنکه ز حریت فقر آگه است

خواجه احرار عبیدالله است

و دیگران گفته اند:

خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت

قصهٔ ماست که در هر سر بازار بماند

سر خدا که عارف و سالک به کس نگفت

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

در میان مردم تورکستان داستانهای عامیانهٔ زیادی از شاه مشرب ولی وجود دارد. وقتی که او را اعدام کردند و سرش را بریدند، مردم دیدند که وی بدون سر براه افتیده و راه میرود، گویا اینکه وی توسط دل راه خود را می یافت. و اولیاء الله زیادتراً از راه دل کشف مینمایند نظر به اینکه به راهنمایی دماغ رفتار نمایند.

استاد دکتور جوزجانی اولین محققى است که اندیشه های وحدت الوجودی بابا رحیم مشرب را که زندگی خود را در ازای آن از دست داد، در پرتو اشعار تورکی و دری او با مقایسه با اشعار عربی منصور حلاج مورد ارزیابی و تحلیل همه جانبه قرار داده است. داستان شاه مشرب ولی، مشابهت کلی به داستان حضرت لیث بن قیس دارد که در افغانستان او را بنام شاه دو شمشیره علیه الرحمه یاد مینمایند، میگویند وقتی که سر او را کابلیان از تنش جدا کردند، دیدند که وی

بدون داشتن سر با دو دست جانب مقابل شمشیر میزند و ناگفته نماند که مسجد شاه دو شمشیره اولین مسجد و پل خشتی دومین مسجد در کابل می باشد.

در کابل زمین مجاذیب از زمانهای زیادی به این طرف موجود اند که یک تعداد از آنان مبتلایان مرض اعصاب هستند و یک عدد دیگر که مردم به ایشان ارادت دارند میگویند که ایشان در جمله فقیر هایی می باشند که مردم بعضی کار های خارق العاده را که توسط آنان انجام یافته، دیده اند.

روانشاد محمد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا، بیدل شناس معروف معاصر کتابی را بنام «مجاذیب کابل» برشته تحریر درآورده است و بیتی از مجاذیب کابل به یاد دارم که میگفتند:

این مردم دنیا را بنگر همه مجنون اند

خندیده به هم می گفت دیوانه به دیوانه

«صوفی عشقری»

در بخش دیگر کتاب «تصوّف و انسان» استاد شرعی جوزجانی کار های بنیادی خواجه عبدالخالق غجدوانی، خواجه عبیدالله احرار و مخدوم اعظم را در طریقه نقشبندیه یادآوری مینماید و تبصره هایی بر

اشعار بابا رحیم مشرب (شاه مشرب ولی) و ترانه های بابا طاهر و غیره دارد، که بسیار زیبا و دلکش نوشته شده است.

استاد شرعی از رباعیات بابا طاهر عریان (۱۸) ترانه را از دری به شعر سلیس و روان تورکی اوزبیکی ترجمه کرده و در تبصره های خود، پیرامون بابا طاهر عریان و سوز گفتار او از قلم علی راهجیری چنین می آورد: «اونینگ سوزلری نینگ روانلیگی، ساده لیگی، نازک و نفیس لیگی عین حالده اونده گی فصاحت و بلاغت مهم راغی اونده گی کوپینیش و هیجان کلام نینگ نفوذ و تأثیرچن لیگی شو قدر کوچلی که حاضرکه چه هم فارس تیلیده اونگه تینگ کیله دیگن، اونگه اوخشیدیگن اثریره تیلمه گن.» (ص ۳۴۴)

به تأیید دانشمند فرزانه استاد حکیم شرعی که زیبایی های کلام و متن عالی کتابش این نگارنده را به گفتار آورده است، بابا طاهر عریان واقعاً با گفته های پُر سوزش مانند حضرت خواجه انصار (خواجه عبدالله انصاری)، جهانی را در هنگامه انداخته و غوغا ها را با سوزناکترین سروده هایش بلند ساخته و آوازه سروده های مستانه وی از جابلقا به جابلسا رسیده است.

موکو چون اشترم قانع به خارم
خوراکم خار و خرواری ببارم

ازین خرچ قلیل و بار سنگین
هنوز از روی مالک شرمسارم

و یا:

مکن کاری که برپا سنگت آید
جهان با این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند
ترا از نامه خواندن تنگت آید

در مباحث پایان کتاب عنوان جالبی، دربارهٔ تصوّف از نگاه
صوفیان و عارفان معاصر اوزبیکستان دیده می شود.
در سابق که همه ممالک آسیای مرکزی بنام تورکستان کبیر یاد
میگردید، در حقیقت یکی از مراکز عمدهٔ تصوّف و عرفان بشمار
میرفت.

آن بخارا منبع دانش بود
پس بخارایست هر کانش بود

سمرقند صیقل روی زمین است
بخارا قوّت اسلام و دین است

استاد شرعی گرامی در خصوص تصوّف در تورکستان می آورد: «تورکستان ده شورالر توزومی، تصوّف تعلیماتیگه قرشی و سلبی مناسبت ده بولگنی اوچون برچه خلق، اینیقه ایجادکارلرنی اوندن اوزاقله شتیریب اولرنی اوشبو تعلیمات فیضی دن محروم قیلیب کیلگن ایدی.» (ص ۳۵۰، تصوّف و انسان)

و اینک چون مردم تورکستان که بگفته خلیل احمد حامدی مؤلف کتاب «در تاریکی های سرخ» یک معنی «تورک» اسلام است، دوباره به نشر افکار طریقه و تاریخ تصوّف و عرفان دست یازیدند و استاد شرعی عزیز از علم برداران آن گروه می باشد که پرچم تصوّف و عرفان را با ارتباط آن به انسان دوباره بلند کرد و با کتاب پُر محتوای «تصوّف و انسان» خود در حقیقت دروازه دخول را در عالم روحانیت و اسالیب زندگی مردم با عقاید و آیین شان باز کرده است.

استاد شرعی، هم چنان با احترام و محبت خاص به نویسندگان دیگر در مورد تصوّف چون استاد نجم الدین کاملوف و دیگران یاد مینماید که با ایشان صدای دین اسلام و خصوصاً مقامات روحانی و عرفانی را از طریق تألیفات شان بلند ساخته اند، و یکبار دیگر ارواح امامان بزرگ چون امام بخاری، امام ابو منصور ماتریدی و غیره را شاد کرده اند.

شرعی جوزجانی یا شخصیت فرزانه افغانستان شیر و جوهر کتاب بسیار نفیس «تصّوف و انسان» را زیر عنوان «عرفان و فلسفه ده کامل انسان سیماسی» با شعر پُر کیفیت و جذبه آور شاعر شهید آذربایجانی عماد الدین نسیمی می آغازد:

مرحبا انسان کامل، جانمین جانانه سی
عالمی جسمی صدف دیر، سن میسن دُردانه سی

بعداً چنین می نگارد: «کامل انسان مسئله سی، وحدت فلسفه سیگه باغلیق بولگن موضوعلردن بیری حسابله دی، تصّوف تعلیماتی مرکزیده انسان ماهیتی نی توشونیب آلیش، اونی توبنلیکلردن قوتقزیب، روحی ده گی معنوی تامانلرنی یوکسلتیریش و کامل انسان درجه سیگه کوتریش غایه سی یاته دی.» (ص ۳۷۷، تصّوف و انسان) بالاخره باید متذکر شد که کتاب «تصّوف و انسان» از امهات کتابهایی می باشد که درین اواخر در خصوص عرفان و فلسفه تحریر یافته است و این موفقیت جناب دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی را به خدمت خودش و دوستداران عرفان قلباً تبریک و تهنیت عرض مینمایم.

در ختم این مقاله دربارهٔ «تصوّف و انسان» چند بیت از زبان بزرگان که عشق را برتر از همه میدانند و موضوع ارتباط مستقیم با کتاب استاد شرعی مبارز مرد نستوه دارد آورده می شود:

داراشکوه در بارهٔ مرشدش آخوند ملا شاه بدخشی چنین میگوید:

آنی تو که از نام تو میبارد عشق
وز نامهٔ پیغام تو میبارد عشق
عاشق گردد هر که بکویت گذرد
آری ز در و بام تو میبارد عشق

«داراشکوه»

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

«حافظ»

مرحبا ای عشق خوش ســـــودای ما
ای طبیب جملـــــه علت های ما

«مولانا»

حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق
چنان شده است که فرمان حاکم معزول

«سعدی»

وجود آدمی از عشق میرسد به کمال
گر این کمال نداری کمال نقصان است
«بیدل»

عشق برتر ز عقل و از جان است
لی مع الله وقت مـــــردان است
«سنایی»

عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق
باز نیابی بعقل حل معمای عشق
«عطار»

خیز ای عطار و درد عشق جوی
زانکه درد عشق شد درمان عشق
«عطار»

دکتور عنایت الله شهرانی
صبح چهاردهم ماه می سال ۲۰۱۳ مسیحی
بلومینگتن اندیانا، امریکا

فهرست مآخذ:

– تصوف و انسان، تألیف عبدالحکیم شرعی جوزجانی، نشر «بنیاد غضنفر»، چاپ دوم، انتشارات سعید، کابل، ۲۰۱۲ میلادی؛

– غیاث اللغات، چاپ ایران؛

– مبانی عرفان و احوال عارفان، دکتر علی اصغر حلبی، چاپ ایران ۱۳۷۷ خورشیدی؛

– ملا شاه بدخشی، ترجمه فضل الرحمن فاضل، دهلی ۲۰۰۰ میلادی؛

ملا شاه بدخشی، آثار و افکار، نویسنده دکتر ظهورالدین احمد، مترجمه فضل الرحمن فاضل، قاهره ۲۰۱۸ میلادی؛

– فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، ایران ۱۳۵۷ خورشیدی؛

– عرفان عشق، هیله من غزنوی، پشاور ۱۳۷۸ خورشیدی؛

– قانون طرب، تعلیق و تحشیه عنایت الله شهرانی برنوشته استاد سرآهنگ، سویدن ۲۰۰۰ میلادی؛

– پیر خرابات، استاد قاسم افغان، عنایت الله شهرانی، پشاور ۱۳۸۲ خورشیدی؛

– کی کیست در فرهنگ برون مرزی، پوهاند رسول رهین، جلد دوم، سویدن ۱۳۸۶ خورشیدی؛

- دارالعلم شیراز، خیرالدین محلاتی شیرازی، چاپ ایران؛
- امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی، دکتور محمد شعیب
مجددی، ۲۰۱۰ میلادی؛
- جنون عشق، عبدالغفور رجا، لندن ۱۹۹۷ میلادی؛
- سرود نیایش، ترجمه دکتر روان فرهادی، دهلی ۱۳۷۷ خورشیدی؛
- نگاهی به صائب، علی دشتی، ایران ۱۳۵۵ خورشیدی؛
- ایران نامه، مقاله داریوش شایگان، امریکا ۱۳۶۹ خورشیدی؛
- دیوان حافظ؛
- حجاب هستی، محی الدین بن عربی، ترجمه دکتر گل بابا سعیدی، تهران
۱۳۸۱ خورشیدی؛
- عرفان جامی، عبدالغفور رجا، لندن ۱۹۹۷ میلادی؛
- حکیم سنایی غزنوی، عبدالغفور رجا، جلد اول و دوم، لندن ۱۹۹۸
میلادی؛
- شاعر شیرین کلام حافظ، عبدالغفور رجا، لندن؛
- نظری به عرفان بیدل، عبدالغفور رجا، لندن ۱۳۷۴ خورشیدی؛
- تجلی اسطوره در شعر حافظ، دکتر سرور مولایی، تهران ۱۳۶۸ خورشیدی؛
- افکار شاعر، علامه صلاح الدین سلجوقی، کابل ۱۳۲۶ خورشیدی؛
- خواجه لر طریقه سی (مقاله)، عنایت الله شهرانی؛
- ساز و آواز در افغانستان، عنایت الله شهرانی، چاپ کابل ۲۰۱۰ میلادی؛

- دیوان غزلیات، حضرت عبدالباقی مجددی، به اهتمام محمد نعیم مجددی، کابل ۲۰۱۲ میلادی؛
- فضائل بلخ، تألیف واعظ بلخی حسین حسین بلخی ترجمه دری، تعلیق و تحشیه حبیبی؛
- طبقات ناصری تألیف منهاج سراج جوزجانی، تعلیق و تحشیه حبیبی.
- جغرافیای تاریخی افغانستان، تألیف ع. حبیبی؛
- پرسش های تلفونی از استاد سمندر غوریانی.

این مقاله را در تاشکند محترم دکتر فیض الله ایماق به نماینده گی دکتر عنایت الله شهرانی در محضر علمای اوزبیکستان و مهمانان بین المللی قرائت کرده که مورد استقبال گرم حاضران محفل قرار گرفته است.

خواجه لر طریقه سی

یازوچی: دکتر عنایت الله شهرانی

السلام علیکم حرمتلی دوستلر!

اوزبیکستان اولوغ فیلسوفلر، علامه لر، عارفلر، شاعرلر، فقه لر، مفسرلر، محدث لر، طیب لر، منجم لر، قاله ویرسه، فاتح لر و بویوک دولت اربابلری یورتی حسابلنه دی.

ابو نصر فارابی، ابو موسی خوارزمی، ابوعلی ابن سینا، ابوریحان بیرونی، امام محمد اسماعیل بخاری، امام زمخشری، قفال چاچی، امام عیسی ترمذی، ترکستان پیری خواجه احمد یسوی، خواجه بهاءالدین نقشبند، خواجه عبیدالله احرار، امیر نظام الدین علیشیر نوایی حضرتلری، علامه نسفی، کیچیک ابوحنیفه هندوانی، امیر تیمور صاحبقران و اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر بونگه یققال مثال بوله آله دی.

بو بویوک ذاتلر نه فقط مرکزی آسیا خلقلری مدینتی گه، بلکه قوشنی مملکت لر و جهان مدینتی گه اولکن حصه قوشکن دیسک مبالغه بولمه یدی.

نقشبندیه طریقه سی خواجه لر سلسله سی نینگ سی دیر، ماوراءالنهر یا که باشقه چه قلیب آیتگنده تورکستانده ایلک بار خواجه احمد یسوی و کینچه لیکده خواجه عبدالخالق غجدوانی (وفاتی ۵۷۵ هـ ق ییل) تمنیدن اساس سالینکن و خواجه بهاءالدین نقشبند نینگ همتی و سعی و حرکتی بیلن خلق دلینی ضبط ایتیب بوتون اسلام دنیا سیده شهرت قازانکن.

خواجه بهاءالدین نقشبند یا بهاءالدین بلا گردان (بلا قیته روحی) «قدسیه» رساله سیده بخارا تاریخی ده نقل قیلنیشیچه بخارا پیری خلق توشونچه سیکه موافق پیر بهاءالدین حضرتلری ۷۱۸ هـ ق ییل نینگ محرم آییده بخارای شریفده دنیا گه کیله دی. شو باعث اولر اساس سالکن طریقه نقشبندیه نامی بیلن شهرت قازانکن. یشش جایلری و خانقاه لری قصر عارفان قشلاغیده بولکن و مقبره لری عصر لر بویله ب بخارا اطرافیده گی مقدس جایلردن حسابله نیب کیلکن.

نقشبندیه طریقه سی نینگ ایزداشلی اساساً بیلمدان و اوقیمشیلی کیشی لرنی تشکیل ایتکن. «قدسیه» رساله سی نینگ مؤلفی خواجه

محمد پارسا (قبری افغانستان نینگ بلخ شهريده جايلاشکن) قرآن شريف تفسير چي سي و «ابداليه» رساله سي نینگ مؤلفي مولانا خواجه محمد يعقوب چرخي (افغانستان نینگ لوگر ولايتي چرخ منطقه سيدن بولگن) اتاقلی و مشهور عارف و شاعر مولانا نورالدين عبدالرحمن جامي، حضرت عليشير نوایي و اوشه عصر نینگ کوپگينه شاعرلری و يازوچيلری اينقسه هند و پاکستان اولکه لريده خواجه محمد باقی بالله، ملا يوسف واعظ و شيخ احمد سرهندي کبی ذات لرنینگ بو طريقه گه جلب قيلینی شی فکريميزنينگ يارقين دليلی بوله آله دی.

بو ذاتلر اوز وقتلريده هند، پاکستان و باشقه مملکت لرده اينقسه خراسان (حاضرگی افغانستانده) نقشبنديه طريقه سي نینگ ترقه ليشی و فارسی تیلی نینگ اونيب اوسيشی اوچون اولکن نقش اوينه گن.

تصوف طريقه سي نینگ واسطه سي له خواجه گان (نقشبنديه) اولوس و دولت اربابلری بيلن هر دايم يخشی مناسبت ده بوليپ حضرت صاحبقران امير تيمور، خواجه بهاءالدين نقشبند باره سيده يخشی فکرده بولگن. شونی عليحده آيتيب اوتيش کيره ک که صاحبقران نقشبند حضرتلريگه نسبتاً يخشی فکرده بوليشدن تشقري اوزی هم قرآن شريف نی ياددن بيلگن.

نقشبندیه طریقه سی نینگ پیرلری باشقه لر سینگری ترک دنیا قیلمسدن رهبانیت یولی نی تنله گنلر. عبدالرحمن جامی حضرتلری بهاءالدین نقشبند تیلیدن قویده گی لرنی یازگنلر: «بیزنینگ طریقه میزده صحبت دیر، نیگه که خلوت ده شهرت بولمه گن و شهرتده هم آفت»، «عافیت جمعیت ده دیر و جمعیت ده صحبت بوله دی».

نقشبندیه صوفی لرنینگ آلدیگه ظاهرده خلق بیلن بیرگه بولیش و باطن ده حق بیلن بیرگه بولیش وظیفه سینی قویگن. اولر زمانه تقاضا سیگه موافق ایش آلیب بارگنلر. بو طریقه نینگ اساسی عموماً آلگنده قویده گی (۱۱) قاعده دن تشکیل تاپگن:

- ۱- هوش در دم (دم نی سقله ش)؛
 - ۲- نظر بر قدم (قدم گه باقیش)؛
 - ۳- سفر در وطن (وطنگه سفر)؛
 - ۴- خلوت در انجمن (انجمن ده خلوت قیلیش)؛
 - ۵- یادکرد (ایسله ش)؛
 - ۶- بازگشت (قیتیش)؛
 - ۷- نگهداشت (اسره ش)؛
 - ۸- یادداشت (اوزی نی توته بیلیش)؛
- بولرگه ینه اوچ قاعده خواجه بهاءالدین نقشبند تمانیدن اضافه قیلینگن:

۹ -وقوف عددی (وقوف)، بو تصوفی اصطلاح بولیب، «بیلیم»، «تعلیمات» معنالی نی انگله ته دی. دیمک، بو بیریکمه نقشبند تعلیماتی گه خاص سان (عدد) تعلیماتی دیر. شونده ی قلیب بو قاعده نینگ اساسیده ذکر جریانیده عددگه رعایه قلیش انگله شه دی. خواجه بزرگ یعنی بهاءالدین نقشبندی نینگ اوزلری آیتگلریدیک عددگه رعایه قلیش قلبی ذکر اساسیده ذاکرنی فکر اوزگه ریشی یا که پریشان خاطرلیک دن سقله یدی.

۱۰ -وقوف زمانی، بو قاعده دیدی «رَشَمَات» مؤلفی بنده گه همیشه اوز احوالیدن واقف بولیب تورماغی نی ایسله ته دی تا که هر بیر صفت اوزگه ریشیده بنده نینگ احوالی نیچوک کیچه دی، موجب شکر بوله دیمی یا که موجب عذر بو دیگن گپ سالک اوز عمری ده گی هر بیر دقیقه نینگ یخشی لیک (خیر) بیلن اوته دیمی، یا که یمانلیک (شر) بیلن اوته دیمی؟ بونی او دایم حساب کتاب قلیب یشه ماغی در کار.

۱۱ -وقوف قلبی: بو قاعده نینگ معناسی ذاکر نینگ دلی دایما حق سبحانه تعالی گه واقف و آگاه بولیب توریشیدن عبارتدیر. معلوم که یوقاریده تفصیلاتی بیریلگن (۱۱) آداب (قاعده)

نینگ (۴ ته سی) شیخ یوسف همدانی تمانیدن، (۴ ته سی) خواجه عبدالخالق غجدوانی و (۳ ته سی) خواجه بهاءالدین نقشبندی تمانیدن ایشله ب چیقلیگن بولیب، بیرینچی (هوش در دم)، ایککینچی سی (نظر بر قدم)، اوچینچی سی (سفر در وطن) و تورتینچی سی (خلوت در انجمن) نقشبندی لیک (خواجه گان) طریقه سیده گی اساسی قاعده لر حساب له نه دی.

نقشبندیه طریقه سی خفیه طریقه حساب له نیب بیر نیچه بولیم گه بولینه دی. جمله دن اونینگ بیر بولیمی نقشبندیه خالدیه نامی ییلن مشهور دیر. بو تصوف نینگ اینگ ینگ بولیم لریدن حسابله نه دی. بو بولیم ترغیباتچی لریدن بیری خالد شهر زوری (۱۲۴۶ هـ ق) ییلده وفات ایتگن، او ایران و عراقده گی کرد لر اورته سیده ترغیبات ایش لرینی آلیب بارگن شخصدیر.

«شریف التواریخ نینگ» رواتی گه کوره هندوستان اولکه سیده قویده گی نقشبندیه بولیم لری موجود:

۱- ابوالعلائی، بو سید میر ابوالعلاء محمد الترمذی الاکبر آبادیگه نسبت بیرله دی (۱۰۱۶ هـ ق) ییل ده وفات ایتگن و نقشبندیه احراریه دن اجره لگن.

۲- احراریه: خواجه ناصرالدین عبیدالله گه نسبت بیرله دی؛

۳ -مجددیه: ایککینچی الف مجدد ابوالبرکات بدرالدین شیخ احمد بن شیخ عبدالاحد فاروقی سرهندیگه نسبت بیرله دی (۱۰۳۴ هـ ق) ییل ده وفات ایتگن. بو حضرت خواجه بیرنگ محمد باقی بالله دهلوی نینگ (۱۰۱۲ هـ ق) ییل ده وفات ایتگن مریدی بولگن.

شونی آیتب اوتیش کیره ک که نقشبندیه طریقه سی هندوستان و پاکستان منطقه لریده ایلک بار خواجه محمد باقی بالله سعی حرکتی بیلن رواجله نه دی. چونکه اوزلری بیر اورین ده «بو قوتلوغ و مبارک اوروغنی سمرقند و بخارا دن کیلتیریپ همده هند نینگ برکه لی بیریکه ایکدیك» دیب یازه دیلر. اولر جلال الدین محمد اکبر دوریده یشه ب کیلیشگن. و هند ده احوال مناسب بولگن لیگی طفیلی او تیزده رواج له نیب کیتگن.

حضرت خواجه محمد باقی بالله نینگ ایزداشلری و خلیفه لری اورتی سیده شیخ سرهندی علیحده اورین توتی دی. اولر هندوستان و پاکستان ده نقشبندیه طریقه سی نینگ رواجیگه کتته حصه قوشگن. شیخ احمد سرهندی هندوستان نینگ تیموری امپراتوری مظفرالدین محمد شاه جهان گه تیز چوکیب، تعظیم قیلمه گه نی اوچون اوچ ییل قماققه تشله نه دی. اولر کوپ گینه کتا بلرنی عرفان و تصوف یولیده

يازيب قالدیرگن لر و اسلامگه کتته خدمت قیلگن لری اوچون
«مجدد الف ثانی» لقبی نی آلیشگه مؤفق بوله دی.

بوندن سونگ تورت کیشی خلیفه لری سید آدم بنوری، خواجه
محمد معصوم ولی الله، شیخ محمد سعید و شیخ حسین بو طریقه نی
هندوستانده ترقه لیشی ده کتته نقش اوینه شه دیلر. بو گونگی کونده
بو طریقه نینگ طرفدارلری افغانستان، هندوستان و پاکستان ده انچه
کوپدیر.

عزیز دوست لر!

اوزبکستان نینگ بخارای شریف، سمرقند، تاشکینت، خوارزم،
خوقند شهرلری تاریخ بویله ب مدینت، سودا، ساتیق، صنعت و ادبیات
مسکنی بولیب کیلگن. بویوک ایپک یوللری انه شو شهرلرنی شمال
غربی و شمال جنوبی قوشنی لری و اوزاق مملکت لر ییلن باغه گه نی
تاریخدن معلوم. سودا، ساتیق، مدینت و دیپلوماتیک علاقه لر نتیجه
سیده بو مملکت لر خلقلری اوزارا یخشی مناسبت ده بولیب، علم،
معرفت، مدینت، سودا، ساتیق و صنعت رواجیگه حصه قوشیب کیلگن
لر، نقشبندیه طریقه سی انه شو علاقه لر طفیلی رواج تاپیب و کینگ
ترقلگن.

خواجه احمد یسوی بو طریقه نینگ چوققی سیده جای آلگن و
اونینگ برماق وزنیده گی شعرلری خلق دلیدن جای آلگن. حضرت
خواجه بهاءالدین نقشبند ایسه اوزی نینگ شعرلرینی تاجیک- دری
تیلیده افاده له ب، بو طریقه نینگ قنده یلیگینی مسلمان خلق لریگه
ییتکه زه دی.

سوزیم نی یکونلر ایکن من، حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند
نینگ ایککی رباعی سینی حسن «مقطع» صفتیده کیلتیرماقچی من:

یارب چکنم که هیچ کس یارم نیست
از شرم گنه زبان گفتارم نیست
سرتاسر آفاق به هیچم نخرند
یارب چه متاعم که خریدارم نیست

ای فضل تو دستگیر من دستم گیر
حیران شده ام ز خویشتن دستم گیر
تا چند کنم توبه و تا کی شکنم
ای توبه ده و توبه شکن دستم گیر

مضمونی:

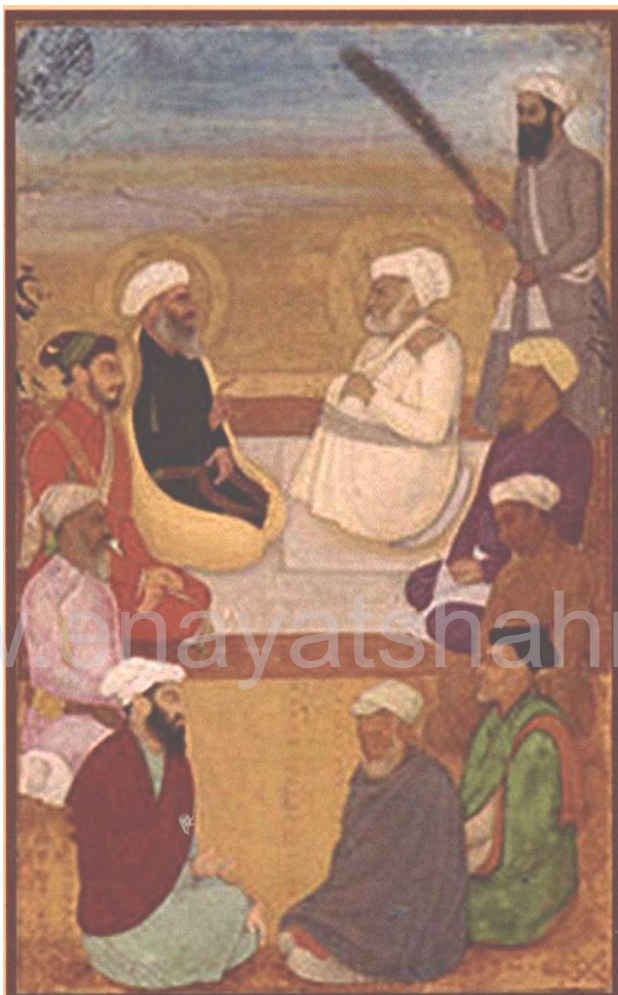
یارب نی قیلہ ی کہ بیر کیشی یاریم یوق
جرم و گنہ دن جرئت گفتاریم یوق
بیر پول گہ مینی کیشی ساتیب آلمہ یدی
یارب نی متاع من کہ خریداریم یوق

فضلینگ مینی توتگن! ای توتوچی توتگیل
حیران من اوزیمگہ جان بیروچی توتگیل
نیچہ قیلہ ی توبہ و توبم نی قویہ ی
ای توبہ بیروچی، سیندروچی توتگیل

دکتور عنایت اللہ شہرانی



حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی



ملاه شاه بدخشی در برابر مرشدش میا میر لاهوری و در طرف
راست او شهزاده محمد داراشکوه

(تابلوی نقاشی میناتوری قرن پانزده هم)

برگرفته شده از کتاب ملا شاه بدخشی، ترجمه فضل الرحمن فاضل



پروفیسور دکتور شرعی جوزجانی
نویسنده کتاب «تصوف و انسان»



شادروان استاد محمد امین اوچقون
از دوستان و همکاران دکتور شرعی جوزجانی



www.enayatshahrani.com